

يارزاق ..

اگر ملا مبارزو با پرچی

متن کتاب
اصغر طالب زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ اَلْسَّلَامُ عَلَيَّ اَلْحُسَيْنِ وَ عَلَيَّ عَلِيِّ بْنِ اَلْحُسَيْنِ وَ عَلَيَّ
اَوْلَادِ اَلْحُسَيْنِ ﴾

﴿ وَ اَعْظَمَ اللهُ اُجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِاَلْحُسَيْنِ ﴾ ◆ ﴿
وَ جَعَلْنَا وَايَاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِيَّارِهِ مَعَ الْإِمَامِ
الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ ﴾

در همین ابتدا یک سوال بسیار مهم: فرهنگ اموی معاویه از کجا ریشه گرفته است؟! و چه می‌خواهد بگوید؟! و چرا بسیاری از صحابه و تابعین مانده‌اند که چگونه با آن مبارزه کنند؟! اگر چه حرف همه آنها این بود که: «فرهنگ معاویه پسندیدنی نیست»، اما حرف دیگرشان هم این بود که: «چاره‌ای هم جز پذیرفتن آن نیست». این چه فرهنگی بوده که این‌چنین نخبگان جامعه را مرعوب و منکوب خود کرده و طوری خود را نمایانده که گویا مقابله با آن غیرممکن است و تنها اباعبدالله علیه السلام بود که آن زمان در خود توان مقابله با آن فرهنگ پیچیده را دید و موفق هم شد.

فرهنگ جاهلیت اموی، وقتی به شام می‌آید و با فرهنگ جدیدی به نام فرهنگ رومی، ترکیب پیدا می‌کند، دیگر آن فرهنگ جاهلیت ابوسفیانی بی‌رنگ شده نیست، بلکه تبدیل به فرهنگ «اموی رومی» معاویه‌ای می‌شود.

شام محل تفکر رومیان است و روم فرهنگ خاصی دارد، فرهنگی که حتی وقتی پس از چهار قرن مسیحیت را پذیرفت، بیش از آنکه رنگ مسیحیت را به خود بگیرد، رنگ خود را به مسیحیت زد. و در نهایت هم همین فرهنگ رومی حتی بعد از 9 قرن حضور مسیحیت در آن اروپا، مسیحیت را حذف کرد و فرهنگ رنسانس را با برگشت به اومانیسم تأسیس نمود. اصلاً

اومانیسم، که محور فرهنگ امروز اروپا است یعنی «آداب رومی»، یعنی آدمیت رومی. آدمیتی که به جای خدا، انسان محور عالم است.

اولین برخورد اساسی با اسلام

اولین برخورد اساسی با اسلام، برخورد فرهنگی است که توسط امویان مجهز به فرهنگ غربی شروع شد. معاویه فرزند فرهنگی است که کینه جاهلیت عرب را با فرهنگ نیهیلیستی اومانیستی رومی ترکیب و به مقابله با تمام اسلام آمده و اگر می‌بینید ضربه‌های مبنایی به اسلام خورده و می‌خورد، از همین فرهنگ است و هنوز هم این مقابله با همان هویت خاص خود ادامه دارد.

در زمان حضرت امیرالمومنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام مردم متوجه عمق فاجعه‌ای که معاویه ایجاد کرده بود، نشدند و به همین جهت فکر می‌کردند حساسیت حضرات، یک حساسیت افراطی است. در نهایت همین فرهنگ «اموی رومی» است که امام حسین علیه السلام را شهید می‌کند.

این چه فرهنگی است که ظاهراً می‌تواند علی علیه السلام و دو فرزندش را شکست دهد؟ فرهنگ ابوسفیانی تا وقتی دست در دست فرهنگ رومی ندارد شکست می‌خورد، حتی قلدری بنی‌امیه و یورش آنها به اسلام در زمان عثمان نتیجه نداد و کار به قتل عثمان کشیده و کل مملکت اسلامی متوجه انحراف عثمان شد و با آن مقابله کرد و زمانه، زشتی حاکمیت اموی در زمان عثمان را شناخت. ولی همین امویان وقتی که از طریق معاویه که ترکیب جاهلیت اموی و فرهنگ رومی است به صحنه سیاسی می‌آیند، تعدادی از همان صحابه‌ای که با عثمان مقابله می‌کنند با معاویه از درس‌آش در می‌آیند. «ابن‌منصور سرجون»، مشاور معاویه فردی است مسیحی ولی با

فرهنگ غربی و این نمونه‌ای است از اینکه چگونه فرهنگ معاویه با فرهنگ رُمی ترکیب می‌شود.

قصه کربلا، قصه فرهنگ مقابله اسلام است با دشمن اصلی خودش در همة تاریخ، و این دشمنی، همان دشمنی فرهنگ غربِ **حسّ زده** با اسلام است و امام معصوم است که می‌فهمد چگونه با آن فرهنگ مقابله کند.

در نهضت مشروطه هم چنانچه ملاحظه بفرمایید، غرب‌گرایان مجلس را در دست گرفتند و شیخ فضل‌الله‌نوری (رحمة‌الله‌علیه) را به شهادت رساندند و رضاخان را آوردند تا با کلّ دین مقابله کنند، این است که می‌بینید رضاخان با همه ریاکاری‌هایی که داشت و خود را عزادار امام حسین علیه السلام جا می‌زند، آخر الامر با عزاداری امام حسین علیه السلام مقابله می‌کند، چون خوب فهمیده بود چگونه از طریق توانایی‌های حکمت حسینی با او مقابله می‌شود.

توجّه به امام حسین علیه السلام یعنی نفی خطرناک‌ترین حوزه فرهنگی امروز که آن پوچ‌انگاری غرب است. اگر حقیقت نیهیلیسم یا پوچ‌انگاری فرهنگ غرب به‌خوبی روشن شود، آن وقت عظمت و توانایی حکمت حسینی در رویارویی با چنین فرهنگی به‌خوبی روشن می‌گردد. تمام حیات شما - به‌عنوان ملت اسلام - به امام حسین علیه السلام است و تمام دشمنی دشمن شما در مقابله با امام حسین علیه السلام پیدا می‌شود. انقلاب اسلامی با فرهنگ کربلا پیروز شد و ماه محرم بود که کار را یک‌سره کرد. «سولیوان» سفیر آمریکا در ایران (سال 57) می‌گوید: «در ملاقاتی که قبل از محرم آن سال با شاه داشتم، او گفت: اگر از محرم امسال سالم بگذریم پیروز می‌شویم»؛ چون شاه خودش را از کربلا ضربه‌پذیر می‌دید.

انتخابی فوق رسم زمانه

نهضت و حکمت امام حسین علیه السلام يك انتخاب واقعی مافوق رسم زمانه است؛ چراکه علم، مبنای انتخابِ عالِم است یعنی عالِم هر آنچه را انتخاب می‌کند، عالمانه انتخاب می‌کند و این چنین انتخابی، انتخابی است آزادانه، چون بر محور علم و آگاهی انجام گرفته است. و برعکس؛ ترس، مبنای حرکت انسان جامعه‌زده و مرعوب است. و چنین انسانی انتخاب آزاد ندارد. انتخابی که بر اساس کشش‌های غریزه و یا ترس باشد، آزادانه نیست. معاویه می‌داند که عده‌ای تحت‌تأثیر جوّ جامعه، انتخاب و زندگی می‌کنند و در حقیقت انتخاب ندارند و لذا معاویه نقشه و حيلة خود را از همین‌جا شروع می‌کند و همان افراد را طعمه سیاست‌های خود قرار می‌دهد، و چنین انسان‌هایی کم نیستند. معاویه حکومت زورمدارانه‌ای را برپا می‌کند که انسان‌داری اقتدار روحی، آن شرایط را نمی‌تواند تحمل کند، ولی انسان‌های بی‌محتوا، به راحتی طعمه پوچی زمانه‌ای می‌شوند که ترس بر آن حکومت می‌کند و آلت دست قرار می‌گیرند.

در زمان سه خلیفه اول، افراد جامعه، به جهت مشغولیت‌های بی‌ثمر و غفلت از معارف دینی و پشت‌کردن به اهل‌البیت پیامبر علیهم السلام، به نهایت پوچی رسیدند، حدود سی سال مردم مشغول همه چیز شدند به‌جز مشغول معارف دینی؛ و لذا بعداً به راحتی آلت دست جوّ ترس قرار گرفتند.

انسان‌ها در شرایط ترس، فقط به زیستن می‌اندیشند

در شرایط ترس، وقتی انسان بی‌محتوا شد دیگر اراده نمی‌کند تا هر طور که خودش خواست زندگی کند. انسان بی‌محتوا فقط به زیستن فکر می‌کند و نه به چگونه زیستن، و به صرف ماندن

می‌اندیشد، ماندن را زندگی می‌پندارد. و صرف ضرورت زیستن، او را در برابر واقعیت، تسلیم و خاضع می‌کند و معاویه چنین حالت روانی را که جامعه را فرا گرفته می‌شناسد و نه تنها در صدد درمان آن نیست بلکه تلاش می‌کند پایه حکومت خود را بر چنین روان اجتماعی بنا کند. او آرزویی بهتر از این ندارد که مردم در همین شرایط فکری بمانند.

معاویه؛ کسی نبود که همه او را بپذیرند ولی کاری کرده بود که این نپذیرفتن، برای او مشکلی به وجود نیاورد و همه تسلیم او شوند، به این معنی که باور کنند در برابر او نمی‌توان کاری کرد. و لذا بسیاری از صحابه و تابعان به امام حسین علیه السلام می‌گفتند: کاری نمی‌توان کرد. حسین علیه السلام آمد که کاری بکند و شعار «کاری نمی‌توان کرد» را که امنیت فرهنگ معاویه در آن نهفته است، بشکند.

رمز به کار نشستن حیل‌های معاویه از آنجاست که مسلمانان پس از جنگ و کشورگشایی‌های طولانی در زمان خلیفه دوم، از کمالات معنوی خالی شدند و معاویه به کمک چنین افراد عمل‌زده‌ای با فرهنگ علوی روبه‌رو شد، مردمی که بیش از ده سال فقط جنگیده‌اند، آن هم چه جنگی! جنگی که خلیفه دوم دستور داده است «حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ» را از اذان حذف کرده‌اند تا نماز بهترین عمل قلمداد نشود و جنگ و کشورگشایی مقصد اصلی مردم بماند.

در زمان خلیفه دوم عمل‌زدگی حاکم شد و همین عمل‌زدگی زمینه‌ای گشت که زمانه معاویه را رونق داد و معاویه توانست در چنان بستری نقشه‌های خود را عملی کند. يك ملت بی‌محتوا که نه فکر دارد، نه دین و نه علم، در مقابل ترس، هم به راحتی خضوع می‌کند و هم چاپلوس و تملق‌گویی کسی می‌شود که از او می‌ترسد. در واقع

آن جنگ‌ها فتوحات اسلامي نبود، بلکه فتوحاتي بود براي معاويه، تا قلب مردم مسلمان را با رعب خود تسخير کند و از فداکاري براي اسلام معنوي باز دارد.

ترس، منشأ انتخاب

در زمان معاويه همه چيز برمبناي ترس تنظيم شده است. معاويه بر اساس ترس بيعت مي‌گيرد، ترس، حافظ نظم زمانه شده است و ترسوهاي چاپلوس ميدان داران چنين نظامي هستند، حتي معاويه خوب مي‌داند که در زمان خلافت علي عليه السلام مي‌تواند با ترسي که در حوزه حکومت آن حضرت ايجاد مي‌کند مقاومت مردم را از بين ببرد و عملاً از طريق غارت‌هاي بُسربن‌ارطاط‌ها، در حوزه حکومت حضرت اختلال ايجاد مي‌کند.¹

وحشت از عدم رفاه، عامل سکوت و سکون همه افراد شده است. مردمی که اکنون دهها سال است به تن آسايي و پرخوري خو کرده‌اند، ترس جدا شدن از آن تن پروري، آنها را به هر کاري مي‌کشاند و به هر تسليمي تن درمي‌دهند.

اکثر صحابه در اثر فتوحات و جنگ‌هاي طولاني زمان خليفه دوم داراي مال و کنيز و باغ‌هاي بسياري شده بودند و معاويه مي‌داند که اينها دلبسته اموالشان هستند و لذا با حسين عليه السلام کنار نمي‌آيند و حتي آن‌چنان مشغول زندگي‌اند که نمي‌توانند به راه ديگري فکر کنند. و آگاه نيستند راه گريزي از اين نوع زندگي هست يا نه؟ در چنين شرايطي آنچه مطرح نيست فکر کردن و نسبت به روند جامعه آگاهي داشتن است.

1 - کتاب «الغارات» غارت‌هاي سربازان معاويه را از سرزمين‌هاي اسلامي که زير حوزه نفوذ علي عليه السلام است، بيان مي‌کند.

مشغول زندگی شدن و زندگی را به عنوان يك گرفتاري پذیرفتن و خود را در چنگال آن افکندن، خودآگاهی را از افراد می‌گیرد و دیگر نمی‌توانند خود را در ماوراء روزمرگی‌ها تحلیل کنند، و این‌جا دیگر نصیحت و وعظ هم کارساز نیست.

حسین علیه السلام ، مذکر خودآگاهی

امام حسین علیه السلام برای همیشه عاملی شد که معنی خودآگاهی را در هر عصری به انسان‌ها آموزش دهد تا متوجه شوند از راه دین، و به روش حسین علیه السلام می‌توان در هر زمانی خودآگاهانه زندگی کرد و همواره اتصال عهد خود را با حقیقت و با نبوت محفوظ داشت و متوجه بود سايه سیاه تبلیغات اموي نباید ما را از عهد نبوي غافل کند و به پوسیدگی در زندگی بکشانند. امویان، مردم را از آن عالم باطني که پیامبر اکرم پیام‌آور آن بود غافل می‌کردند و حسین علیه السلام تجدید کننده آن عهد و آن باطن بود و این جبهه هنوز گشوده است.

هر انسانی تا آگاهی به زمان خود نداشته باشد و راه رهایی از طلسم زمانه را نشناسد نمی‌تواند درست زندگی کند. و عظمت نهضت امام حسین علیه السلام در این است که خودآگاهی لازم را برای شناخت و تحلیل همان عهدی که در آن زندگی می‌کنیم به ما می‌دهد.

اباعبدالله علیه السلام با روش خود، ما را به آن‌چنان خودآگاهی می‌رساند که هیچ وقت تلاش و تحرك مطابق با آن روش، به شکست منتهی نمی‌شود. و دشمن امروز بشریت، همان دشمن حسین علیه السلام است در کربلا. و حسین علیه السلام به‌عنوان معصومي آمده تا ریزه‌کاري‌هاي فرهنگ دشمن را با تمام ابعادش به ما نشان دهد و نیز راه مقابله همه‌جانبه با آن را به ما بنمایاند. و

بقية ائمه عليهم السلام نیز حافظ رسالت کربلا بوده اند؛ کربلایی که می‌تواند ماوراء ترسی که دشمن ایجاد می‌کند، به انسان قدرت انتخاب صحیح بدهد.

عهد حسینی، عهدي پایدار

غربزدگی امروز می‌خواهد ما را از عهد حسینی جدا کند. امروز نیز دو عهد و دو جبهه در کار است: یکی عهد و جبهه حسینی که حیات انسانی را معنی دار می‌کند، و دیگری عهد و جبهه ترس و پوچی که همه زندگی را تباه می‌کند. حسین علیه السلام کهنه شدنی نیست، اما عامل کهنه شدن جامعه اسلامی، نزدیک شدن به فرهنگ معاویه است - و نه در اثر مرور زمان - برای کسانی که به عهد نبوی وصل هستند حسین علیه السلام همیشه زنده و جاوید است و فقط عهد نبوی است که تازه است و تازه می‌ماند و فهمیدن این مطلب تنها از طریق حکمت و نهضت حسینی ممکن است و لا غیر.

وقتی فرهنگ اموی همه روابط را اشغال کرد و زندگی بر اساس ذوق اموی، عادت جامعه شد؛ برای انسان، تنها و تنها، انتخاب یکی از راه‌های ناحق باقی می‌ماند، مگر اینکه حسین‌وار بر اصل فرهنگ اموی شورشی صورت بگیرد و راه جداگانه‌ای مطرح شود.

در فرهنگ معاویه‌ای فکر و اخلاق و تربیت و ادب همه رُمی شد و هیچ‌کس نفهمید که حقیقت اسلام در حال از بین رفتن است و حتی کسی متوجه نشد آن نمازی که در فرهنگ معاویه خوانده می‌شود، نماز نیست، چنان که حَجّش نیز حج نیست. در اردوگاه حسین علیه السلام و با ملاکی که حسین می‌دهد، فرهنگ رُمی همه چیزش باطل و شیطانی است. بهداشت فرهنگ «رُمی معاویه‌ای»؛

یعنی فاصله گرفتن از ملکوت و مقصد را «تن» انگاشتن و بیشتر بر جنبه حیوانیت خود پرداختن. ولی همان بهداشت در فرهنگ حسینی «مِنْ الْإِيمَان» است. راستی چه ساده اند آنهایی که می‌خواهند با آشتی با فرهنگ غرب، حقی و حقانیتی را برای انقلاب اسلامی حفظ کنند و از این طریق به اسلام و انقلاب اسلامی آبرو بدهند. ارزش‌های جهت‌دهنده و واقعی از درون فرهنگ کفر صادر نمی‌شود، بلکه از درون فرهنگی برمی‌خیزد که تسلیم زندگی پوچ نیازده اموی نشده است. انسانی که پوچی خود را نمی‌خواهد، ولی شرایط پوچ‌گرایی فرهنگ اموی را پذیرفته، راه جدیدی پیشنهاد نمی‌کند و از انحرافی به انحرافی دیگر پابه‌پا می‌شود و حسین علیه السلام مقابل فرهنگ اموی می‌ایستد و عالم دیگری را پیشنهاد می‌کند که سراسر، غیر فرهنگ اموی است، نه این‌که با چند انتقاد جزئی بخواهد با آن فرهنگ روبه‌رو شود. اصلاً عالم حسین علیه السلام، عالم دیگری است و برعکس؛ فرهنگ غیرالهی، سراسر پابه‌پا شدن از خطایی به خطایی دیگر است. و تا زیر سقف چنین فرهنگی هستید از ستونی به ستون دیگر پناه برده‌اید، ولی از این فرهنگ آزاد نشده‌اید چون عالمتان عالم فرهنگ رُمی است. باید عالمتان عالم حسینی شود تا نجات پیدا کنید.

فرهنگی که انسان را قربانی می‌کند

حسین علیه السلام این را خوب فهمید که در نزدیکی به فرهنگ رُم، انسانیت قربانی می‌شود و نه تنها در آن جو غالب مایوس نشد و مقابله کرد، بلکه راه نجات را به ما نشان داد. آنقدر قلّه فرهنگ اومانیستی انسان‌کش غرب بلند است که انسان فکر می‌کند هرگز نمی‌توان بر آن

غلبه کرد، به طوری که یاسی عمیق سراسر قلب او را فرا می‌گیرد و تنها راه را تسلیم و تملق و چاپلوسی می‌داند. بسیاری از کسانی که مبلغ فرهنگ غرب هستند، تملق و تبلیغ آنها به جهت یاسی است که سراسر وجودشان را پر کرده و باور نمی‌کنند راه نجاتی هست لذا ناخواسته خود را تسلیم آن کرده و به تملق آن تن داده‌اند. و این حسین علیه السلام بود که از قلّة فرهنگ رُمی معاویه فراتر رفت و راه نجات را به ما نمایاند که باید انسانیت خود را جز به خدا به هیچ چیز دیگر نفروشید و در این راه جان را به عشق الهی گرم نگهدارید و برای حفظ تن - که تنها راه نفوذ فرهنگ اومانیستی است - خیلی ارزش قائل نشوید، در آن حال همه ابّهت‌های آنها زیرپای شماست.

در فرهنگ کاخ سبز معاویه همه انسانیت قربانی می‌شود، دیگر نه دین می‌ماند و نه اخلاق، آنگاه انواع رخوت‌ها و شک‌ها و انزواها ظاهر می‌شود، و حسین علیه السلام راه درمان را مقابله با ریشه این تفکر دانست، حال چه شهید شود و چه بماند. مهم این است که راه برون‌رفت، نشان داده شده است حتی به قیمت خون، چراکه خون توان زیادی دارد و پیامی که با خون همراه است، هم بیشتر می‌ماند و هم روشن‌تر و عمیق‌تر است.

آری؛ در نهضت کربلا، راه برون‌رفت، نشان داده شده تا انسانیت قربانی نشود و این راه به خون نزدیک شد تا روشن‌تر و پایدارتر بماند، وگرنه اصل مَشی و حکمت حسینی، مشی و حکمت مقابله با رخوت و شک و انزوا و پوچی و اضمحلال است که فرهنگ رُمی معاویه آن را تبلیغ می‌کند.

اشك و تمديد اميد

اشك بر حسين عليه السلام ، يعني اين كه ما هنوز چون حسين عليه السلام و اصحاب او، در مسير انتخاب آزاد هستيم و جزء آن قافله و اردوگاه مانده ايم، و عزاداري براي او يعني تمديد اميد، و يك دل شدن با كسي كه دل در هواي خدا داشت، و اسير فرهنگ زمانه اموي رُمي نشد. به همين جهت فرهنگ دشمن شديداً ما را تهديد مي كند و چشم طمع خود را به بریدن ما از اردوگاه حسيني دوخته است. و برعكس، اتصال به فرهنگ و حكمت حسيني از طريق اشك و عزاداري، به طمع دشمن اجازه قوت گرفتن نمي دهد. عزاداري و اشك بر حسين عليه السلام تمديد اميد به فرهنگ و حكمتي است كه ناممكن هاي مقابله با فرهنگ اموي را كه يأس ما را براي تغيير سرنوشتمان مي طلبيد، ممكن كرد و مي كند. تمام حيله و توان دشمن به كار گرفته شد تا ما زندگي و حياتي را كه مي خواهيم، انتخاب نكنيم. هميشه با خيالات و همي و سايه اي و... ما را در چنگال انتخاب نكردن قرار دادند. اگر ما هنوز زنده ايم چون از دم حسيني نوشيده ايم و لذا مي توانيم انتخاب آزاد بكنيم، و امام خميني رحمه الله عليه در قرن بيستم، قهرمان چنين انتخاب آزادي است. بحمدالله ما زنده و پايدار قهرمان راهي هستيم كه رهروان آن، با اين همه مانع تراشي ها و حيله هاي جهان غرب، در مقابل مقصدي كه انتخاب کرده اند، هيچ ياسي را نمي شناسند.

صراط هاي مستقيم، حيله اي در مقابل صراط مستقيم

وقتي صراط مستقيم خانه نشين شود، برترين ارزش ها - يعني امام معصوم - بي ارزش مي شود و فرهنگ باطل خود را حق جا مي زند. ارزش هاي دروغين آبرو مي گيرد، و مذاهب بي شمار جانشين مذهب حق مي شود، و هر

گروهی قداست می‌یابد، زیرا عده‌ای آمده‌اند و می‌گویند هیچ چیز مقدس نیست، و در این راستا، صراط‌های مستقیم به وجود می‌آید، چون صراط مستقیم خانه نشین شده است، و حکمت حسینی شوریدن بر همه این حیل‌هاست. و لذا آنها را در کاخ‌های روشنفکری خود رها می‌کند تا جدا از مردم در تنهایی ذهن خود، بریده از روح معنوی صراط مستقیم دین، فرمایش بفرمایند که: «دین قبض و بسط دارد» و نتیجه بگیرند، چون همه آنچه از مفهوم دین داریم بشری است، و بشر هم که قداست ندارد، پس همه آنچه از دین تتبع شده است غیر مقدس است، و آخر الامر می‌خواهند هیچ چیز غیر از خودشان مقدس نباشد، و این قصه‌ای جدید نیست. قصه قداست‌زدایی در دین پیشینه‌ای دیرینه دارد، و دشمن گاهی علنی حمله می‌کند و گاهی هم به زبان دوست. نتیجه نهایی دشمن این است: نفی هرگونه قداست از جامعه اسلامی.

معاویه؛ فرزند فرهنگی است که کینه و عصبیت جاهلی عرب را با فرهنگ بَزْکُورده نیهیلیستی اومانیستی رُمی ترکیب نموده و اساسی‌ترین و مبنایی‌ترین دشمنی را با اسلام نموده و دقیقاً به مقابله با تمام اسلام آمده است، و حسین علیه السلام با چنین معاویه‌ای مبارزه خود را شروع کرد. امروز هم راه مقابله با غرب و حیل‌های قداست‌زدایی آنها جز از راه حسین علیه السلام، یعنی عشق به حق و پاک‌بازی در راه دین نیست، و این راهی است که جان‌ها را آفت ناپذیر، و حیات را پر نشاط، و دشمن را مأیوس می‌کند.

جوانان و پوچی!

آیا شما برای این جوانان که در آتش پوچی دارند خاکستر می‌شوند نگران نیستید؟ آیا درمان این پوچی را جز باید از راه محتوا دادن به زندگی پیدا کرد؟ بهترین درمان‌ها برای نفله نشدن، راه حسین علیه السلام است. یعنی عشق حسینی برای نجات دین از خطراتی که دین را تهدید می‌کند، راه نجات از پوچی‌هاست؛ چراکه معنی دادن به زندگی در مکتب حسین علیه السلام به نحوی کمال‌یافته به صحنه زندگی بشر آمده است. این ماییم که با اشتغالات رنگارنگ، پوچی‌های خود را پنهان می‌کنیم، ولی بسیاری از جوانان ما به‌جهت روح آزادی که دارند نمی‌توانند بی‌جهت خود را به چیزی مشغول کنند که ما خود را به آن مشغول کرده‌ایم، بلکه پوچی‌های رو در روی خود را می‌شناسند و به واقع راهی می‌خواهند که بدون پنهان کردن پوچی‌ها، واقعاً از پوچی‌ها رها شوند، و آن راه، راه حسین و عشق حسین علیه السلام و خود را به اسلام سپردن از طریق حسین علیه السلام است و این یعنی احیاء شدن؛ یعنی حضور و ظهور و شور و شعور حسینی در خود و در جامعه، **إن شاء الله.**

دینِ تقلیل یافته، انسان به صفر رسیده

زمانه خودمان را بنگریم که امروزه علم، به «فن اندازه‌گیری» تقلیل‌یافته و از ساحت قدسی علم که مقام کشف حقیقت است، سراسر غفلت می‌شود و لذا به حسین علیه السلام نیازمندیم تا ما را به قدس برگرداند. همچنان‌که دیروز تقوا به اندازه ریش و نزدیکی به معاویه بود و از اتصال انسان به عالم غیب، سراسر غفلت شده بود. و حسین علیه السلام می‌خواهد پایه این دو معادله یعنی «علم تقلیل‌یافته» و «دین

تقلیل یافته» را برهم زند و بشر را
متوجه رازهایی کند که در فضای ژمی-
معاویه ای دیروز و امروز همه به فراموشی
رفته است و دیگر نه رازهای غیبی مدنظر
مانده، و نه حیرت دینی عامل شورآفرینی
زندگی هاست، و نه محبت به دین رسول الله رسم
زمانه است.

و حسین علیه السلام راه را نشان داد که باید
عالم، عالمی دیگر شود و راه برگشت به شور
دینی و محبت به خدا و رسولش را نشان داد و
عمق فاجعه ای را که با جدا شدن انسان از عالم
قدس در نظام اجتماعی رخ می دهد آشکار ساخت و
روشن کرد روح زمانه در مقابل وارستگی های
حسین علیه السلام، که حامل سنت رسول الله است، حرفی
جز کشتن او ندارد.

راز ویرانی ساختارهای معاویه

جهان معاویه يك جهان كاهش یافته محدود
است، و تا صفر شدن انسانیت انسان ادامه
می یابد. تندرستی و زندگی دنیایی و
احترام به جسم و تن، تمام مقصد انسانی
می شود که در فرهنگ معاویه زندگی می کند،
و توقف در ظواهر، میدان تلاش و اصل حیات
انسان خواهد بود. و علو انسانی و آزادی
از و هم ها و خیال ها، آرمان و کابوسی
باورنکردنی می شود. و اینجاست که حیاتی
ماورای تن را انتخاب کردن، ویران نمودن
تمام ساختارهای جهان معاویه ای است.

و حسین علیه السلام به چنین ویرانی دست زد تا
انسان را از پوچی و سردرگمی برهاند و مبنای
نوع انتخاب انسان تغییر کند.
در نظام معاویه ای تأکید بر سلامتی جسم
است، هرچند تقوا و معنویت به قتلگاه
کشیده شود.

وقتي بيش از اندازه به بدن و نيروي بدني و غذاهاي بدني توجه شد، جايي براي معنويت در صحنه نمي‌ماند و بيماري حقيقي که سرگشتگي روح است به راحتی پنهان مي‌شود و حسين عليه السلام جامعه را متوجه اين بيماري نامحسوس نمود. در حکمت حسيني، تن، بي‌مقدارترين چيزي است که بايد در اين راه خرج شود، حتي تن خود امام، تا عمق انحراف پيدا گردد.

امام اگر تن خود را بگيرد، راز نهايي انسان همچنان پنهان مي‌ماند و انسان‌ها در عرصه غفلت از گوهر خود، تندرستي را مقصد خود مي‌گيرند و ايمان داري، فرع و آرام آرام فراموش مي‌شود.

فرهنگ سرعت، براي گريز از مرگ

امروز با خلق سرعت‌هاي بيش از حد مي‌خواهند از مرگ بگريزند چراکه مرگ را تلخ مي‌دانند. و در فرهنگ معاويه هر نوع فكري که دنيا را اصيل نگيرد و انسان را براي ابدیت آماده نمايد، و دلبستگی به دنيا را در کام اهل دنيا تلخ کند، بايد شهيد شود تا يادآور تلخي دنيا و وجود مرگ نباشد. لذا متقيان که به آینده دور مي‌نگرند، در آن فرهنگ مطرود مي‌شوند و دل‌تکان که انسان را فقط در اکنون مشغول‌کنند، آبرومندند و اين فرهنگ فقط با حکمت حسيني رسوا مي‌شود.

انسان‌هايي که با باطن عالم بي‌ارتباط مي‌شوند و براي خود باطني به وجود نياورده اند به «حالي خوش باش و عمر بر باد مده» گرفتار مي‌شوند، حال با چنين فرهنگي چه بايد کرد؟ نهضت حسين عليه السلام جواب اين سؤال است.

چرخش هستی بر عهد محمدی

این نکته را ساده نگیرید که:

فرهنگ معاویه‌ای می‌خواهد بگوید به عهد محمدی برگشتن و بر آن عهد ماندن و با آن زندگی‌کردن، محال است، و همه راه‌ها به این برگشت به محال، ختم می‌شود. حسین علیه السلام می‌خواهد بگوید هیچ وقت زندگی بر عهد محمدی محال نیست حتی اگر یک راه مانده باشد و آن راه شهادت باشد و وقتی از مرزهای دروغین معاویه‌ای گذشتی، می‌فهمی که بودن خود را از پوچی‌ها رها کرده‌ای. برعکس پیش‌بینی فرهنگ معاویه‌ای، حسین علیه السلام حیات و زندگی پیشنهادی معاویه‌ای را انتخاب نکرد.

امام حسین علیه السلام و نهضت حضرت این چنین غذای جان بشر شد تا او محال‌های دروغین را در اطراف خود نپذیرد، آری؛ محال آن است که به غیر عهد دینی، روی زمین بتوانیم زندگی واقعی بکنیم و نتیجه بگیریم، و معاویه و فرهنگ رومی تلاش دارد بگوید زمانه عوض شده و زندگی دینی محال است. و حسین علیه السلام آمد که زمانه را عوض کند که زمانه، زمانه محمدی شود چراکه کل هستی بر اساس حضور عهد محمدی خلق شده است. چنان‌که فرمود: ای محمد! «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» پس کل هستی بر اساس عهد محمدی تحقق حقیقی دارد، حال مگر می‌شود عهد او بگذرد و عهد غربی اصالت پیدا کند؟

هر کس از عهد امام فاصله گرفت از حقیقت خود و حقیقت زمانه فاصله گرفته است. حقیقت زمانه یعنی پایداری بر عهد قلب محمدی و آن یعنی اسلام؛ عهد، عهد اسلام است و جز به عهد اسلامی پای‌بند بودن، به عهد و زمانه پشت کردن است، و گرفتار ناکجا آباد شدن. و حسین علیه السلام ثابت کرد فکر یزیدی، فرهنگ زندگی نیست، بلکه

تفاله زندگي است و اين حسين عليه السلام و حيات حسيني است که ماندگار است. راه نجات از فرهنگ يزیدی و تفاله نشدن در زندگي و جزغاله روزمرگي‌ها نشدن، برگشت به سیره و سنت حسين عليه السلام است که امروز در فرهنگ روحانيت شيعه تجلّي دارد، و نه در دل بستن به سوي کسانی که به دين و روحانيت مي‌تازند، که آنها پوچي خود را محکم‌تر مي‌کنند و نسل ما را به پوچي دعوت مي‌نمایند.

اما يزید نماند

يزيد مي‌خواست معنويت و عبوديت نماند، ولي خودش نماند. ما نیز با هر فرهنگي که معنويت ستيزي مي‌کند، برخورد حسيني داريم و اين برخورد تا قيام قيامت پاي برجاست و ماندن در چنين جبهه‌اي با چنين رویارويي، زندگي هميشگي ماست، چراکه زندگي يعني اقتدا کردن به حسين عليه السلام .

غرب، رضاخان را بر سر کار آورد و او همان کاري را کرد که معاويه انجام داد. اولين کار رضاخان تعطيل کردن جلسات عزاداري ابا عبدالله عليه السلام است. غرب مي‌داند که اين جلسات يك عشق و حضوري دربردارد که اين عشق و حضور، پوچي غرب را مي‌شناسد و در نتيجه به آن فرهنگ دل نمي‌بندد. غرب در حکمت حسيني خوار مي‌شود و اين است که هر اندازه به حسين عليه السلام نزديک شويم از حيله‌هاي معاويه هاي مدرن آزاد مي‌شويم، حال چه فلان روزنامه تازه از راه رسیده امروز در تهران تبليغ غربگرايي بکند، و چه رضاخان در ايران و چه معاويه در شام، در حقيقت همه در يك جبهه هستند. و همه مي‌خواهند ما را از عهد محمدي و عالم ديني خارج کنند و به سرگشتگي و بي عالمي خودشان گرفتار سازند. اگر امروز کار ما نیز به پوچي

کامل، در جهانی که همه چیز به پوچی رسیده،
نرسیده است. مدیون حسین علیه السلام و منبر و وعظ
و حکمت حسینی هستیم و این‌ها راز ماندگاری ما
و راز نابودی یزید است.

آیا این سؤال برای شما پیش آمده است که
زندگی را چطور طی کنیم که پوچ نباشیم؟ اصلاً
این احساس پوچی را در خودتان یافته‌اید، تا
به فکر درمان آن باشید؟ ساختن خانه‌های کاخ
مانند و گرفتن مدرک عالی معنی ما نیست.
آنهایی که راه حسینی را نرفتند چه دارند؟
مدرک و باغ و ماشین دارند، اما خود معنی‌دار
برای خود ندارند و خود را یک حقیقت با معنی
حس نمی‌کنند. خود معنی‌دار در اسلام است و در
حکمت حسینی ظهور کرد، به همین‌جهت پیامبر
اکرم فرمودند: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ».
آری؛ پیامبر پایه مکتب را بنا کرد و حسین
علیه السلام شور آن را آفرید.

اگر حسین علیه السلام از زندگی انسان‌ها برود، در
زمانه‌ای که زمانه فراموشی عهد فطری است،
دیگر انسان نمی‌تواند زندگی کند و بدون شک
متوقف و بی‌محتوا می‌شود. جوانی که بی‌محتوا شد
برای پرکردن این بی‌محتوایی به هر کار
بی‌محتوایی دست می‌زند و بر بی‌محتوایی خود
می‌افزاید. اگر از راه حسین علیه السلام جدا شویم
هر چه جلوتر رویم خار پوچی، بیشتر بر جان ما
فرو رفته است و هر راه دیگری هم برای دفع آن
انتخاب کنیم، باز آن خار را محکم‌تر کرده‌ایم،
چراکه به عهد محمدی از طریق شور حسینی نزدیک
نشده‌ایم.

فهم نهضت حسینی به واقع مشکل است به خصوص
که هنوز ما به عمق درد در آخرالزمان
پنبرده‌ایم، و به واقع این کلماتی که بشر با
آن صحبت می‌کند، برای تفسیر نهضت امام حسین
علیه السلام خلق نشده است، حال چگونه می‌توان در

دل این کلمات و به وسیله آنها نهضتی را تفسیر کرد که از آسمانها بلندتر است؟

خطر از کجا آغاز شد؟

عصر معاویه از روی گرداندن از عرش و ملکوت و روی آوردن به زمین و به کاخ سبز معاویه آغاز شد، و می‌رفت که زمانه را فرا گیرد و ارتباط با عرش که جهت و سوی عهد محمدی بود تماماً فراموش شود.

هر وقت دیدید نگاه‌ها از آسمان به زمین افتاد، بدانید شروع خطرناکی برای انسان خواهد بود. حکمت حسینی یعنی برگرداندن جهت‌ها از کاخ سبز معاویه به عرش معنوی محمدی و آفریدن هنگامه‌ای در تاریخ از انسان‌هایی که بر سر و رو می‌زنند تا از عهد محمدی باز نمانند، تا با حسین علیه السلام هم تاریخ شوند.

روانکاو و کوفیان

کوفیان زمان حسین علیه السلام آدم‌های عجیبی هستند نه می‌توانند مثل شامیان دل از دین بکنند - شامیان دلشان را به معاویه سپردند و خدا و دین و پیغمبرشان را معاویه قرار دادند - آری؛ کوفیان نه می‌توانند دل از پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام بردارند و نه می‌توانند از دنیا دل بکنند، نه ترس را می‌توانند زیر پا بگذارند و نه دینشان را. این است که دائم مذبذب هستند و لذا در صحنه‌های امتحان همواره مشکل‌دار شده‌اند، و کوفیانی نجات یافتند که کار را یک‌سره کردند، مثل مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر.

نسلی که در فرهنگ ژمی معاویه‌ای زندگی کند، همین گرفتاری را دارد، معاویه همواره در تلاش است تا مردم دل به عرش نبندند و آن‌قدر هم خود معاویه جذاب نیست که بتوان دل را به او

سپرد. و حسین علیه السلام در چنین شرایطی کوفیان را بیدار کرد که ریشه مشکل کجاست و عده‌ای را نیز نجات داد، هرچند کوفیان حسین علیه السلام را یاری نکردند.

کوفیان انعکاس مردمی هستند که یاد عهد اسلامی را رها نکرده‌اند، ولی در و دیوارهای فرهنگ معاویه‌ای گرفتارشان کرده است، و يك جرأت نیاز دارند تا آنها را به خراب کردن آن دیوار بکشاند و به آنها شجاعت بخشد. و حسین علیه السلام مظهر این شجاعت بخشیدن بود. و لذا به دست همین کوفیان است که پس از حسین علیه السلام، فرهنگ یزیدی زیر و رو شد، تا ننگی را که بر دامن خود نشانده بودند، بشویند.

کوفیان چون حسین علیه السلام را دعوت نمودند و سپس عهدشکنی کردند، آن‌چنان سرشکسته و پشیمان شدند که برای جبران آن در نابودی قاتلان کربلا نقش اول را داشتند. شیعیانی که تمام محبت خود را به امامشان نداده‌اند، می‌توانند در آینده کوفه، آینده خود را بنگرند. کوفیان در دل خود برای دنیا و قبیله خود، جایی باز کرده‌اند؛ کوفه نمایش آینده چنین شیعیانی است.

در کربلا به کجا نگاه می‌کنید؟

در کربلا کجا را نگاه می‌کنید؟ ما اکثر وقت‌ها در بحث کربلا به صحنه عاشورا نگاه می‌کنیم ولی به فرهنگی که در پشت و پهلوی این فرهنگ موجود است نگاه نمی‌کنیم. حضرت زینب سلام الله علیها در کربلا به سقیفه نگاه می‌کند، یعنی به پنجاه سال پیش² نگاه می‌کند، ما باید در کربلا

2 - حضرت زینب(علیهاالسلام) وقتی در عصر عاشورا بر سر نعش برادرش آمد، فرمود: «يَا أَيُّهَا الْمَقْتُولُ بَيْنَومِ الْجُمُعَةِ أَوْ الْاِثْنَيْنِ»؛ «پدرم فدای

نگاه‌مان را باز کنیم و فرهنگ آن زمان را ببینیم و بعد برای امروز خودمان از آن درس، بلکه درس‌ها بگیریم.

نسلی در صحنه است که در بین عهد الهی صدر اسلام، با آن همه سادگی و بندگی و حیرت، با آسمان و غیب همراه بود و بین عهد پرتجمل و تزویر معاویه، سرگردان مانده است، نه می‌تواند دل از آن برکند و نه می‌تواند از این به در آید، و حسین علیه السلام پیام بلند نجات آن عصر شد، تا راه دل‌سپردن به عهد پیامبری را به بشریت بیاموزاند.

جوان امروز ما از طرفی به یاد فرهنگ بسیجیان و امام و شهداء است و دل در هوای آنان دارد، و از طرفی بعضی از مسئولان پرتجمل و کسانی را می‌بیند که به اسم انقلاب، ثروت‌های بادآورده دولتی دست و پا کرده‌اند، و در این میان سرگردان می‌شود و اگر از این نسل، حسین علیه السلام را نگیریم، به یزید و غرب نزدیک نمی‌شود و نه‌تنها سرگردان نمی‌ماند، بلکه صدای بلند اعتراضی می‌شود بر آنهایی که دارند جامعه را از عهد امام و بسیجیان جدا می‌کنند و از همین طریق است که جامعه اصلاح می‌شود و زندگی این جوانان معنای واقعی به خود می‌گیرد. عمده آن است که بدانیم باید توجه خود را به فرهنگی جلب کنیم که بتواند امروز ما را درست تحلیل نماید، تا بدانیم چه تفکری است که می‌خواهد عهد الهی جامعه را به غفلت بکشانند. در سقیفه گفتند مردم را به خود

تو! تو کشته روز جمعه‌ای (روز عاشورا) یا کشته روز دوشنبه (روز دوشنبه یعنی روز رحلت پیامبر اکرم و روز سقیفه بنی‌ساعده که جریان رهبری الهی را به رهبری قبیله‌ای تغییر دادند و عده‌ای از سیاسیون را در مقابل نصب الهی به‌پا نمودند در حالی‌که امام حسین علیه السلام در روز جمعه شهید شدند).

واگذارید ولی سیاسیون غیرالهی عنان را به دست گرفتند و در این راستا، امامت حذف شد و جامعه به غفلت و سرگردانی دچار گشت. حسین علیه السلام در سقیفه کشته شد، هر انسان معنوی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کشته شد، ریشه در سقیفه دارد؛ چه علی علیه السلام در محراب و چه شهیدان جنگ هشتساله و چه شهدای حج؛ و هر حاکم ظالمی که بر بشریت تحمیل گشت نیز ریشه در سقیفه دارد، چه معاویه باشد و چه رضاخان و ما فعلاً به معاویه می‌نگریم تا همه انحراف‌هایی را که با جدایی از عهد محمدی به وجود آمد نگرسته باشیم. در زیارت عاشورا لعنت را اول بر کسانی می‌فرستید که اولین ظلم‌ها را به فرهنگ اهل‌البیت کردند. یعنی شناخت فرهنگ امویان برای شناختن نهضت حضرت و شناخت خودمان از دشمن، لازم است. نگاه به شرایطی که امام در آن شرایط نهضتشان را شروع کردند، نگاه به شرایطی است که می‌خواهد انسانیت هر انسانی را در هر زمانی بدزدد. اگر امروز ما گاهی خود را سرد و بی‌محتوا و سرخورده و افسرده می‌یابیم، ریشه‌اش را باید در فرهنگی بدانیم که در آن فرهنگ نشاط روحی فروکش کرده است، و اگر ریشه این سردی و بی‌ثمری را در حیاتمان بشناسیم، دعوت حسینی و نهضت حسینی و شور حسینی بهترین غذای جان ما خواهد شد.

با جوسازی می‌گفتند: مردم را به حال و اراده خودشان واگذارید، شما را با مردم چه کار؟ و اگر خوب دقت می‌کردی، متوجه می‌شدی این یعنی مردم را آشکارا به نیستی کشاندن و بردگی آنها را در نظام اموی جاودانه کردن، چون کلمه حقّی را در فضایی باطل، شعار می‌دادند و حسین علیه السلام دیواره‌های این بردگی جاودانه را ویران

کرد و وسوسه ها و تهمت های بی تفاوتی نسبت به مردم را به چیزی نگرفت و فرهنگ غمخوارگی برای مردم را قوت بخشید، تا مردم فقط در زمین نمانند و از آسمان محروم گردند.

فضای بی تفاوتی را چه کسانی شایع می کنند؟ حسین بن علی علیه السلام اگر می خواست بی تفاوت باشد، حکومت معاویه و یزید با همان فرهنگ خاص خودش تداوم پیدا می کرد. بی تفاوتی در جامعه دینی، یعنی اجازه دهیم که فرهنگ غیر دینی در جامعه خانه کند. هنر این است که حسین گونه، آری؛ حسین گونه، و نه به گونه ای دیگر، با چنین فرهنگی مقابله کنیم و چنین مقابله ای حکمت حسینی را با همه عمق و سوز و شور و حکمتش می طلبد و روح نهضت خدمت رسانی به مردم با نیت نزدیکی به حسین علیه السلام، همه حیل های دشمن را خنثی می کند.

کربلا؛ اثبات بودن خود

آنچه معاویه بر باور مردم نشانده بود، قدرت برتری است که مردم از او تصور کرده بودند. اژدهای قدرت از طریق دولت غول آسای اموی - رومی، سرا سر سرزمین اسلامی را زیر حاکمیت خود دارد. توان مقابله و سرکوبی با هر کس و هر جا توسط حاکمیت، چیزی است که معاویه می خواست در ذهن مردم نشست باشد، و نشسته بود. در این حال هر چیز بر اساس و در حول محور ترس از حکومت، دوران دارد، و درخشش سلاح هاست که افکار را جهت می دهد و راه های زندگی کردن را تعیین می کند و هیچ انتخاب آزادی برای انسان ها باقی نمی گذارد. در چنین شرایطی، درگیر شدن با چنین اژدهای قدرتی که سایه او همه جا

گسترده شده و مرعوب قدرت‌نمایی این
اژدها نشدن، جامع‌ترین کاری است که هر
کس بتواند به آن دست بزند عملاً بودن خود
را اثبات کرده است. چراکه هر کس به
اندازه انتخاب‌هایی که خود انجام می‌دهد،
وجود دارد و نفس‌نپذیرفتن این سایه
ترس، زندگی و مقصد و هدف حیات است؛
چراکه زندگی یعنی رسیدن به این حقیقت
که: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ» و به چنین مقامی نمی‌رسی، مگر
با مقابله با قدرت‌های دروغینی که به
ظاهر جای قدرت خدا را گرفته‌اند.

و معاویه این را نمی‌خواست؛ و حسین علیه السلام
همین را حاکم کرد، چراکه وقتی فضای ترس حاکم
شد، همه مرعوب می‌شوند و دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند
انتخاب آزاد داشته باشد، مگر این‌که حکمت
حسینی را به مدد بگیرد.

انتخاب آزاد

در حاکمیت فرهنگ اموی - رومی معاویه، همه
به قدری مرعوب شده‌اند که به مدیحه سرایی آن
روباه مگار افتاده‌اند، و تنها کسی می‌تواند
نترسد که تشویش درون را با توکل به حق
فرونشاند و جان را با حق پر کرده باشد و
بتواند با بزرگ دیدن خدا و حاکمیت سنت‌های
الهی، شکست‌ناپذیر بودن معاویه را دروغی
آشکار ببیند و به رسوا کردن آن نیرنگ بزرگ
دست زند. و حسین علیه السلام در چنین شرایطی راه
را نشان داد تا برق اسلحه‌ها را به انتخاب
آنچه نمی‌خواهیم وادار نکند و خود انتخاب
کنیم، آن‌چنان‌که حسین علیه السلام خود انتخاب
کرد. محال است کسی که نور حق در دل ندارد
بتواند انتخابی آزاد بکند و حسین علیه السلام به

نور حق انتخابی آزاد کرد و ما را به حق دعوت نمود تا آزادانه زندگی را خود انتخاب کنیم.

اگر به حسین علیه السلام اقتداء نکنیم، ادای انتخاب کردن داریم؛ ولی در حقیقت اسیر غوغا و جوّ زمانه ایم و آنچه را که دشمن می‌خواهد و تبلیغ می‌کند، به دست خودمان انتخاب می‌کنیم. کسانی که به حسین علیه السلام اقتدا نکرده اند، هیچ‌گاه خودشان انتخاب‌کننده نبوده اند، همیشه اسلحه‌ها، قدرت‌ها، تجمّلات، تبلیغات جهانی و هوس‌ها برای آنها انتخاب کرده اند، در حالی که تصوّرشان این است که خود انتخابگر بوده اند. می‌گویند: در آمریکا در صندوق آراء مردم قلبی صورت نمی‌گیرد زیرا به کمک تبلیغات، افکار مردم را به گونه‌ای جهت می‌دهند که آنچه حاکمان می‌خواهند از دست مردم به صندوق‌ها ریخته می‌شود، و این همان فرهنگ اموی - رومی معاویه‌ای است که این‌گونه تو را در قبضه خودش می‌گیرد و نهضت حسین علیه السلام یعنی با همین فرهنگ مقابله کردن و به واقع کار مشکلی است، مگر این‌که امام معصوم، چون حسین علیه السلام را در زندگی، امام خود قرار دهی.

ارباب معاویه‌ای

معاویه از ابزار شیطان، یعنی وَهْمِ كَمَك می‌گیرد، تا ترس را در درون هر سینه‌ای جای دهد و از طریق ترس درون سینه‌هاست که حقانیت دروغین فرهنگ اموی جای خود را در اندیشه هر انسانی باز می‌کند و لذا از این به بعد، انتخاب آن است که معاویه خواسته باشد، حق، آن است که پای معاویه در آن باز باشد و در آن شرایط هر باطلی، رنگ حق به خود می‌گیرد و هیچ

حقّی در صحنه زندگی بشر پای نمی‌گیرد و موش‌ها به مدیحه‌سرایی گربه‌ها می‌آغازند و در مدح قاتل خود از همدیگر سبقت می‌گیرند و همواره لقمه گربه شدن را حقّ گربه می‌شمارند. همه موفقیت معاویه در آن بود که از ابزار شیطان، یعنی ترس استفاده می‌کرد و همه را ترسانده بود،³ آری؛ همه را. و در این شرایط، همه کار، آن است که جامعه را در زمان مناسب، از این ترس درونی آزاد کنی و این هم از طریق قلبی مالا مال از ایمان و عشق به خدا، ممکن است که فرد بتواند با بصیرتی الهی حادثه‌ها را تفسیر کند تا به سایه ترس تسلیم نشود و حسین علیه السلام طلسم ترس را به راحتی شکست، گویا اصلاً معاویه‌ای نبود و ترسی حاکم نکرده بود. و حسین علیه السلام راه را نشان داد که این ترس، ترسی دروغین است. چراکه قبل از کربلا هر تصمیمی زیر سایه ترس از معاویه، به نفع معاویه بود و پس از کربلا حتّی چاپلوسان دیروز ادای شجاعت به خود می‌گرفتند چه رسد به مؤمنان. گویا فرهنگ زمانه عوض شده است.

معنی زندگی

در جایی که پهلوانان عرب، جرأت نفس کشیدن را از دست می‌دادند، فرهنگ حسین علیه السلام - در زبان زینب- است که در بازار شام و در دربار یزید نهیب می‌زند. پس از کربلا سینه‌های لبریز از شهادت و شجاعت،

3 - قرآن در آیه 175 سورة آل عمران می‌فرماید: «إِنَّمَا ذَالِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» یعنی شیطان یاران و پیروان خود را می‌ترساند (تا پیرویش کنند).

قاطعانه در برابر یزید و عبیدالله می‌غزند و رسوا می‌کنند و به حقارت می‌کشانند.

و این معنی واقعی زندگی است، که: «**لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**» عمده آن است تا ما از کربلا این پیام اساسی را بگیریم که چه شد سایه سیاه ترس معاویه‌ای حاکم شد؟ و چگونه و با چه روشی حسین علیه السلام توانست این پرده و سایه سیاه را بدراند؟ اگر حسین علیه السلام نمی‌دانست، این سایه سیاه ترس چگونه حاکم شد، هرگز نمی‌توانست آن را بدراند. و ما امروز با چه امید و توانی می‌توانیم امیدوار باشیم که در مقابل فرهنگ استکباری و نظامی‌گری و رعب‌انگیز غرب، به راحتی قادر به زندگی هستیم؟ باید متوجه بود که همیشه در طول تاریخ، غرب از طریق رعب و ترس با ما برخورد کرده و همیشه رونق حیات غرب، در ایجاد رعب در ما و حقیر کردن ما بوده است و همیشه ما با دست زدن به دامان اباعبدالله علیه السلام از این رعب و حقارت آزاد شده ایم.

غربی‌ها همیشه به گونه‌ای جو می‌سازند که آدم جرأت نمی‌کند آن‌گونه که می‌خواهد زندگی کند و شما به خودی‌خود و با تحلیل‌های خود هرگز نمی‌توانید از این جو ضد ارزشی غربی رومی معاویه‌ای اموی سر باز بزنید. به‌عنوان مثال، اجازه نمی‌دهد سادگی و قناعت را در غذا و لباس و خانه انتخاب کنید، او این مسئله را تحقیر می‌کند و ما هم جرأت خود را در انتخاب قناعت از دست می‌دهیم و در مقابل همه ارزش‌های الهی، چنین فضایی را ایجاد می‌کنند تا اساساً زندگی معنوی بی‌مقدار جلوه کند، دیده‌اید و دیده ایم که حتی بعضی از آنهایی که از اسلحه‌ها نترسیدند، در چنین فضایی از ترس

مترقی نبودن، عقب‌نشینی کردند و به چه تجمّلاتی که گرفتار نشدند.

امویان دائم ترس را منتشر می‌کردند و نگران آن بودند که مردم از دام ترس از مرگ رها شوند و از آن بیرون روند. رها شدن مردم از دام ترس، پایان سلطه قدرت‌مندان است، چراکه همه نظام ارزشی آنها در ترس از مرگ رونق و بقاء دارد. و حسین علیه السلام به همه فهماند ترس از مرگ، کشتن یک حکمت و یک فرهنگ متعالی است؛ و لذا یکی از شعارهای کربلا این است که: «إِنِّي لَا أَرِي الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» یعنی من مرگ را در چنین شرایطی جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمکاران را جز ملالت و هلاکت نمی‌نگرم. همچنان‌که وقتی در برخورد اول، خُربا امام حسین علیه السلام روبه‌رو شد، به حضرت گفت: فکر می‌کنم اگر مقاومت کنید، کشته می‌شوید. امام حسین علیه السلام در جواب او فرمودند: «أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟» آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ اصلاً مگر مرگ چیزی است که در فرهنگ حسین علیه السلام جایی داشته باشد تا بتواند تصمیمات او را تغییر دهد؟ ترس از مرگ، بزرگ‌ترین ضعف بشر است و ازدهای قدرت، حاکمیت خویش را بر ضعف‌های بشر بنا نهاده و از همه بیشتر بر «ترس از مرگ»؛ و قدرت‌مندان همیشه بر اساس «ترس بشر از مرگ» در امنیت هستند. این است که حکمت حسینی حکمت فرو ریختن همه قدرت‌های غیرالهی است در همه عصرها، و برای همه نسل‌ها. و تا به حسین علیه السلام نزدیک نشده‌ای، ترس از قدرت‌های غیرالهی شور حیات را در وجود

تو می‌خشکاند و در تصمیمات تو بدون آنکه
بخواهی نفوذ می‌کند.

مارکسیست‌ها و توده‌ای‌ها در قبل از انقلاب
اسلامی ادعای مبارزه با شاه را داشتند و او
را بسیار بد می‌دانستند و نسبت به او کینه
می‌ورزیدند، ولی وقتی پای مرگ پیش می‌آمد تمام
حرفهایشان را پس می‌گرفتند، نظام شاه آنها را
به روزی انداخت که سخن‌گویی شاه شدند و سخن به
مداحی او گشودند؛ حال اگر به جوانان مسلمان
مثل فدائیان اسلام و یا گروه مؤتلفه اسلامی
نگاه کنید، هرچه به مرگ نزدیکتر می‌شدند،
بیشتر به نشاط می‌آمدند. به عنوان نمونه؛
افسری که می‌خواست عده‌ای از فدائیان اسلام را
بکشد، گفته بود: «این‌ها را وقتی به پای
چوبه‌های اعدام آورديم، همدیگر را بغل کردند
و به هم التماس دعا گفتند و وقتی می‌خواستیم
چشم‌هایشان را ببندیم گفتند: چرا می‌خواهید
چشم ما را ببندید؛ ما که جای بدی نمی‌رویم؟»
ملاحظه کنید وقتی انسان‌ها از مرگ نهراسند،
چگونه به مرگ به‌عنوان حیاتی با شور برتر
می‌نگرند! محال است در تاریخ بتوان چنین
صحنه‌هایی را بدون مددگرفتن از کربلا در ست
کرد.

کربلا؛ بشر را از حقارت، یعنی «ترس از مرگ»
نجات می‌دهد. آیا امروز این همه ذلت انسانیت
را در فرهنگ غرب حس می‌کنید؟ - فرهنگ غرب
یعنی فرهنگ ذلت انسانیت- ما در چنین شرایطی
برای نجات خود و نسل جوان يك امید بیشتر
نداریم و آن فقط امید به کربلاست. روشنفکران
غرب‌زده تصور نکنند این کشور شیعه به سرنوشت
غرب دچار می‌شود و گمان نکنند همان‌طور که
کلیسا مغلوب دنیا داران شد، اینجا هم این
آقایان می‌توانند روحانیت را مغلوب خود کنند؛

اینها جایگاه حسین علیه السلام و کربلا را نمی‌فهمند.

چه باید کرد؟

هم «محبت به حق» و هم «نترسیدن از مرگ» دو عنصری است که انسان را از همه سایه‌های دروغین اژدهای بزرگ قدرت در هر زمانی می‌رهانند. در نترسیدن از مرگ، انسان خود را رها می‌کند؛ در عشق و محبت به حق، پيله نظر به خود و منیت خود را می‌شکافد و رو به عالمی فوق عالم ترس می‌کند؛ و این هر دو یعنی «محبت به حق و نترسیدن از مرگ» در ایمان به خدا جمع است و حسین علیه السلام نمایش همین ایمان است و نهضت او یعنی محبت به حق و نترسیدن از مرگ. و راه رها شدن انسان از دست همه قدرت‌های دروغین، چه قدرت دیروز اموی و چه قدرت پوچ‌گرایی امروز غربی را او نشان می‌دهد، تا با نشاط آزادی از ترس، روزگار را در ذوق حضور با حق بگذرانی.

گاهی احساس می‌کنید از همه چیز آزادید و تمام دریچه‌های غیب به سوی شما باز شده است و در يك حالت آزادی از گذشته و آینده، در يك حالت حضور با حق و در يك حالت شور و نشاط ارتباط با حق، زندگی خود را می‌یابید و زندگی یعنی این. اگر می‌بینید در چنین نشاط حضور با حق نیستید جای پای آن را در ترس از مرگ پیدا کنید، ترس از مرگ نمی‌گذارد که ما با حق باشیم و کربلا یعنی نترسیدن از مرگ و دل سپردن به حق.

باز برگردیم به شرح حال زمان معاویه: آرام آرام، مقاومت‌ها از بین رفته و زهر فرهنگ اموی رومی معاویه، در تمام رگ و پی جامعه نفوذ کرده بود و هیچ کس باور

نمی‌کرد جز تسلیم به وضع موجود کار دیگری ممکن است و آنچه به علاقه‌مندان به ارزش‌های معنوی القاء می‌شد و در گوش‌ها دائم زمزمه داشت، این بود که دیگر کاری نمی‌شود کرد.

حالا در جامعه سه گروه وجود دارد: يك گروه دل به غرب سپرده و زندگی خودشان را در بَرَك کردن بیشتر دنیا، پوچ کرده‌اند و می‌خواهند بقیه را هم به این پوچی بکشانند. گروه دوم دلشان با امام و انقلاب است اما می‌گویند: فایده ندارد و کاری نمی‌شود کرد. اینها قبول دارند حق با امام است ولي می‌گویند: همه جا را دشمن گرفته است. گروه سوم کسانی هستند که دلشان با حق و ارزش‌ها است و مثل حسین علیه السلام امیدوارند، چراکه فرهنگ حسین علیه السلام یعنی فرهنگ امیدواری.

فرهنگ معاویه امثال گروه دوم را سرجای خودشان می‌خکوب کرد و امام حسین علیه السلام با شهادت خود این گروه دوم را نیز تکان دادند و آنها را به گروه سوم پیوند زدند، تا امیدواری برای همیشه تاریخ، راه و روش جبهه حق باشد، آنگاه که به حسین علیه السلام اقتدا شود.

یأس چرا؟

همه چیز در دست فرهنگ اموی بود و حسین علیه السلام در مقابل آن همه آهنگ تبلیغ یأس، نشان داد که؛ می‌شود کاری کرد، و آن کار جز تلاش برای حاکمیت دین نیست و نفس این تلاش، کار است و تحرک و فعالیت، چه با ماندن و چه با شهید شدن. آن‌کس که در این راه تلاش نمود، آن کاری را کرده که باید بکند و حتماً به آن نتیجه‌ای که می‌خواهد برسد، می‌رسد. یعنی در حکمت

حسینی آنچه بر باد رفته است حیل‌های
معاویه است نه خون حسین علیه السلام. پس
نباید هیچ‌گاه در هیچ شرایطی حکمت حسینی
را از نظرگاه‌ها دور داشت و گرنه آهنگ
اموی ژمی نشاط قلب‌ها را منجمد می‌کند، و
پوچی را به زندگی‌ها می‌کشاند؛ چون
می‌خواهد همه را به کاری نکردن دعوت
کند.

آری گفتیم:

آن‌هایی که حکمت حسینی را نمی‌شناسند آدم‌های
سرد و دلمرده و مأیوس و گرفتار لگد
روزم‌رگی‌های زندگی و مرده مرده هستند.
زنده باد بیرق اباعبدالله علیه السلام که حقاً نشاط
آفرین است و مرده باد کاخ سبز معاویه که
انسان را منجمد می‌کند. حال خودتان جایی خود
را پیدا کنید. تلاش کنید ببینید امام حسین علیه-
السلام در چه شرایطی بوده است؟ این خیلی مهم
است. فقط به خواندن جملات «فرزدق و حاکم
مدینه و جعفر بن ابیطالب» بسنده نکنید،⁴
بکوشید آن شرایط را بشناسید و ببینید
امام حسین علیه السلام در آن شرایط چه کار کردند؟
مقداری از عظمت امام و حکمت عالیة آن حضرت
در راستای شناخت شرایطی آشکار می‌شود، که
حضرت در آن شرایط، حرکت خود را شروع کردند و
آن وقت است که تکلیف ما به‌خوبی روشن می‌گردد.
یکی از بیماری‌هایی که همیشه جامعه را از
حق‌گرایی محروم می‌کند تن‌آسایی و رفاه است و
در اینجا است که اباعبدالله علیه السلام تمام زندگی و
حتی تن خود را به صحنه آورد تا زشتی تن

4 - فرزدق به امام توصیه می‌کرد که از حرکت خود منصرف شوند
و می‌گفت: کوفیان دل‌هایشان با شماست و شمشیرهایشان مقابل شماست
و حاکم مدینه و جعفر بن ابیطالب نیز توصیه می‌کردند که حضرت حرکت
خود را ادامه ندهند. به بحث «کربلا در سطوح مختلف تحلیل» رجوع
فرمایید.

آسایي را بنمایاند، و شیرینی دینداری را نیز.

اگر معاویه با رُم، یعنی با غرب ارتباط نداشت يك ابوسفیان مرده بود، به همین جهت ما علاوه بر ابوسفیان، آل ابوسفیان و خود معاویه را هم لعنت می‌کنیم. معاویه چه کرد که بسیاری از صحابه ساکت شدند؟ شخصی مثل عبدالله بن عمر که به ظاهر، يك زاهد مقدّس است در مکه قبل از حرکت به سوی کربلا خدمت اباعبدالله علیه السلام آمد و گفت:

یا اباعبدالله، اتّق الله، چون همه مردم با این مرد (یزید) بیعت کرده‌اند و دینارها هم در دست اوست قهراً به او روی می‌آورند.... می‌ترسم در صورت مخالفت با وی کشته شوی... من از رسول خدا شنیدم که فرمود حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری او بردارند، به ذلت و خواری مبتلا می‌شوند. پیشنهاد من این است که مانند مردم راه بیعت و صلح پیش‌گیری و از ریختن خون مسلمانان بترسی.

حضرت به او فرمودند: از پستی دنیا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به زن زناکاری هدیه کردند. آیا می‌دانی که بنی اسرائیل در بین طلوع فجر و طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را کشتند و سپس آمدند در بازار و به خرید و فروش مشغول شدند و انگار که هیچ نشده؟ و خدا هم به آنها مهلت داد و در عذاب آنها عجله نکرد و بعداً آنها را به عذابی شدید گرفت؟ پس تقوا پیشه کن و مرا رها نکن.⁵

وقتی عبدالله بن عمر از پیش نهاد خود به امام حسین علیه السلام نتیجه نگرفت، تقاضا کرد که امام اجازه دهد زیر سینه آن حضرت را که جای بوسه رسول خدا است ببوسد، سه بار بوسه زد و گریه کرد و خداحافظی نمود و به مدینه رفت و اعلام بیعت با یزید نمود. همین عبدالله بن عمر در مورد بیعت با حضرت علی علیه السلام گفت: «هروقت همه مسلمانان بیعت کردند، من بیعت می‌کنم» و حضرت علی علیه السلام فرمودند: «من کسی را مجبور به بیعت نمی‌کنم». ولی پس از شهادت امام علی علیه السلام بامعاویه بیعت کرد و مخالفت اولیه اش هم بایزید به قول خود معاویه ضرری ندارد و ملاحظه می‌کنید که حتی امام حسین علیه السلام را دعوت به بیعت می‌کند. و نیز در شورش مدینه پس از قتل امام حسین علیه السلام به قبیله خود گفت: «هریک از شما که دست از بیعت یزید بردارید، رابطه من با او قطع است.» و هم او پس از مرگ یزید و روی کار آمدن عبدالملک مروان و گسیل حجاج بن یوسف ثقفی به مکه جهت سرکوبی عبدالله بن زبیر، وقتی حجاج وارد مدینه شد، شبانه برای بیعت به سوی او شتافت و گفت: «می‌ترسم مرگم فرا رسد و در اثر نداشتن امام به مرگ جاهلیت بمیرم» و حجاج که خوابیده بود پایش را از لحاف بیرون کرد و گفت: «با پایم بیعت کن» و او با پای حجاج بیعت کرد.⁶ ملاحظه می‌کنید که این‌ها به جهت یاری نکردن امام به چه ذلّتی گرفتار شدند، و نیز شرایط نهضت امام را در نظر بگیرید که مقدّسین و به اصطلاح روشنفکران آن زمان در آن شرایط چه افکار و اعمالی داشتند.

6 - «شرح نهج البلاغه»، ابن ابی‌الحدید، ج 13، ص 242 (نقل از کتاب سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا نوشته محمدصادق نجمی).

سودجویی؛ حجاب معنویت

امام در شرایط مناسب که مصادف با مرگ معاویه بود، توانست پیام خود را به مردم برساند. علت این که امام به طرف کوفه رفت این بود که کوفیان به جهت ظلم‌های معاویه بر آنها آمادگی بیشتری جهت یاری حسین علیه السلام داشتند. هر چند توفیق یكددل بودن را از خود سلب کردند، ولی امام مسیر پیام‌رسانی خود را به‌خوبی طی کردند، (به‌همین جهت امام پس از شنیدن خبر شهادت مسلم‌بن‌عقیل باز همان راه را ادامه دادند)، و همچنان تا امروز این پیام مسیر خود را می‌رود. آنهایی که درد دین دارند تا قیام قیامت در این پیام‌رسانی شریک‌اند تا نگذارند حجاب سودجویی و سیاست‌بازی، نور معنویت و شریعت را خاموش کند و شور حیات دینی که از سرچشمه حسین علیه السلام جاری است، بخشکد، و خودشان با جدا شدن از اسلام و کربلا در ظلمت سرد زندگی دنیا بی‌پوسند.

ای کاش! نگاهی به زندگی انسان‌ها در پانصد سال اخیر می‌کردیم تا ببینیم معنی پوسیدن در ظلمت سرد دنیا و معنی با شور ماندن و با شور مردن، چقدر در رابطه با دوری و نزدیکی به کربلا، روشن و غیر قابل انکار است. ای کاش! به اطرافیان خود نگاه می‌کردیم تا این رابطه باز خود را روشن‌تر اثبات کند. عده‌ای جدا شده از حسین علیه السلام و سرد و بی‌روح و دنیا زده، و عده‌ای متوسل به حسین علیه السلام و سرشار از امید و صبر و آرامش.

نگاهی نو به کربلا

هر چه بتوانیم نهضت حضرت را از زوایای مختلف بررسی کنیم، معرفتمان به عظمت امام بیشتر

می‌شود. و این معرفت باعث اتصال و اتحاد با مقام امام می‌گردد. نهضت امام دریای عظیمی است که به راحتی نمی‌توان به عمق آن رسید. در روایت داریم که حضرت خضر اوّلین سرّی را که برای حضرت موسی طرح می‌کند، جریان کربلاست و بعد هر دو به شدّت گریستند.⁷ همین‌قدر از این روایت بدانید که قضیه کربلا يك قضیه موسوی نیست، بلکه يك قضیه خضری است؛ یعنی اهل طریقت و حقیقت، بیشتر می‌توانند کربلا را بیابند. خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «برو پیش عید صالحی که اسراری را به او آموخته‌ایم»؛ «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»⁸ و شاگردی او را بکن، و اوّلین سرّی که مطرح می‌شود، قضیه کربلاست.

کربلا خیلی عجیب است. کربلا را از این زاویه نگاه کنید که اصحاب کربلا آدم‌های خیلی پاک و خوبی بودند. به عنوان مثال؛ مسلم بن عقیل علیه السلام جوان پاک‌دامنی است، که هیچ انگیزه‌ای جز تبعیت از حکم خدا در او نیست. یکی از بزرگان کوفه به نام «شریک»، مریض شد و عبیدالله خواست که به عیادت او برود. به مسلم بن عقیل خبر دادند که تا به منزل شریک برود و پشت پرده کمین کند و عبیدالله را بکشد. مسلم هم به خانه شریک آمد و با شریک قرار گذاشتند، وقتی شریک تقاضای آب کرد، مسلم به عبیدالله حمله‌ور شود. وقتی عبیدالله به خانه او آمد و او در فرصت مناسب برای چندبار علامت داد و درخواست آب کرد، مسلم حمله نکرد، تا جایی‌که عبیدالله مشکوک شد و رفت. بعد به مسلم گفتند: چرا حمله نکردی؟ گفت: یادم آمد که پیامبر ترور را حرام می‌دانند و فرمودند: «الْإِيْمَانُ قَيْدٌ

7 - «مفاتیح الجنان»، باب زیارت اباعبدالله.

8 - سوره کهف، آیه 65.

الْفَتِك»⁹ ایمان، مانع ترور و حمله غافلگیرانه است.

نمونه دیگر این‌که؛ وقتی مسلم‌بن‌عقیل علیه السلام را پس از دستگیری زخمی کردند و خون از بدنش می‌رفت، تشنه شد و درخواست آب کرد. وقتی خواست آب بخورد، خون دهانش با آب مخلوط شد و آب را نخورد. آب را عوض کردند خواست بخورد، باز آب خونی شد، لذا آب را نخورد، چرا؟ چون شرع اجازه نمی‌دهد انسان آب نجس را بخورد. عمده این است که ببینیم کربلا را چه کسانی به وجود آورده‌اند و اساساً تا کسی به نهایت درجه تقوا نرسد، خداوند به او شایستگی شرکت در نهضت حسینی نمی‌دهد. مسلم‌بن‌عقیل علیه السلام در هنگام وصیت فرمود: «مَنْ دُو وَصِيَّتِ دَارم؛ یکی این‌که به حسین علیه السلام خبر بدهید که به کوفه نیاید، و دیگر این‌که من هفتصد دینار به این مردم مقروض شده‌ام، زره و شمشیرم را بفروشید و بدهی مرا بدهید». یعنی کسانی که تمام ابعاد اسلام را پذیرفته‌اند مفتخر به شهادت در راه حسین علیه السلام خواهند شد.

نهضت پاکدامنان

نهضت حسین علیه السلام با پاکدامنی و پرهیزکاری پیوندي اساسي دارد، و آنچه در آن اصل است، عبارت است از رعایت اصول و فروع دین.

شما هر وقت توانستید حکم خدا را بر خودتان حاکم کنید، این یک پیروزی است، و اگر توانستید بر خانواده و شهرتان آن را حاکم کنید، این پیروزی بعدی است، پیروزی فقط در حاکمیت حکم خداست، آن هم اول بر خودمان، بعد بر جامعه. نهضت کربلا پیروزی را در حاکمیت

حکم خدا می‌دانند و لذا توسط معتقدترین انسان‌ها این نهضت به وجود آمد. ما معتقدیم از زمان حضرت آدم و حتی قبل از آن، تا آخرالزمان، عهد، عهد محمدی است. پیامبر فرمود: «**أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي**»¹⁰ یعنی: «اولین مخلوقی که خدا خلق فرمود، نور من بود». و از آن طرف آخرین پیامبر هم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و تمام پیامبران هم به پیامبر اسلام متوسل می‌شده‌اند. پس هر روز، و هر روزگار، عهد و روز محمدی است. مسلم بن عقیل علیه السلام مرد روز است، چون به عهد پیامبراکرم پیوند دارد. پس هر کس، هرگاه از عهد پیامبراکرم فاصله گرفت از روزگار فاصله گرفته است و دیگر تمام فکرش خرافه است و کهنه. و هرگاه کسی به حریم دین خدا تجاوز کرد به حریم مسلمانان تجاوز کرده است، و وقتی که به حریم اسلام توهین شود، به مسلمانان توهین شده است و این یک سنت و قاعده است و نه یک حادثه گذرا و موسمی.

امام حسین علیه السلام فوق کوفه و کوفیان

گاهی سؤال می‌شود که آیا امام می‌دانست شهید می‌شود، یا نمی‌دانست، و آیا امام برای حکومت رفتند یا نه؟ وقتی که به عمق حرکت امام توجه کنیم می‌بینیم موضوع نهضت امام بالاتر از این‌هاست و باید مسئله را وسیع‌تر از این‌ها نگریست. لذا می‌گوییم:

اگر مردم کوفه خوش استقبال و بد بدرقه هستند، حسین علیه السلام نیز در بند کوفیان نیست. امام باید بالاخره در آن فضای اموی - رومی، درخشندگی را از جایی آغاز کند، تا چشم‌های هدایت‌طلب، در راه

پوچي‌ها نفلہ نشوند و کوفہ و دعوت کوفيان بهانہ و نقطه شروع مناسبی بود. اصلاً تمام حرف ما در این سلسله بحث‌ها همین نکته است که امام می‌خواهد انسان‌ها را از پوچي‌ها، در هر زمانی از زمانه‌های تاریخ بشر نجات دهد. نهضت امام به‌عنوان پاره‌ای از اسلام،¹¹ به وسعت بشریت است و تکتک انسان‌ها در این نهضت احساس وجود می‌کنند. مثل امام‌خميني (رحمة‌الله‌عليه) که همه مردم ایران خود گم‌شده‌شان را در او می‌دیدند، چون ایشان به عنوان حامل نور حسيني، وسعتی به وسعت انسان‌ها داشت، همه خطوط سیاسی در خط امام هم ایشان را امام خود احساس می‌کردند، هر خطی می‌تواند دلایلی بیاورد و بگوید به این دلایل امام در خط ماست، و این‌ها در ادعایشان صادق بودند، ولی امام (رحمة‌الله‌عليه) فقط همه آنچه این خط می‌گوید نیست، امام بیشتر و وسیع‌تر از این‌هاست این مثال را به این جهت زدم که شما امام‌حسین علیه السلام را در کوفه خلاصه نکنید و یا منحصر به حکومت ننمایید.

اسرار عالم غیب در کربلا نهفته است، نهضت حضرت باید قبل از حضرت آدم بررسی شود.¹² امام دنبال شرایطی است که درخشندگی خود را بنمایاند تا بشر در زندگی نفلہ نشود.

لذاست که امام در مدینه، آری در مدینه، آن وقتی که نه کوفه‌ای مطرح است و نه دعوت کوفيان و نه نامه مسلم‌بن‌عقیل از کوفه به دست ایشان رسیده، می‌فرمایند:

11 - به اعتبار سخن رسول‌خدا که فرمودند: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ».

12 - در روایت داریم که اولین کسی که برای حضرت امام‌حسین گریه کرد، آدم بود.

«إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطِرًا وَ لَا مُفْسِدًا
وَ لَا ظَالِمًا، وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي
أُمَّةٍ جَدِّي (صلوة الله عليه وآله) أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ
بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ
بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَمَنْ
قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَإِلَهُ أُولِي بِالْحَقِّ وَ مَنْ
رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصِيرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي
وَبَيْنَ الْقَوْمِ، وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»¹³

یعنی؛ من برای طغیان و تکبر و شلوغ
کردن خارج نشدم. من می‌خواهم امتِ جدّم را
اصلاح کنم و امر به معروف و نهی از منکر
کنم، و حق را نشان دهم و باطل را رسوا
کنم. هرکس مرا به عنوان حق قبول کرد پس
خداوند سزاوارتر است به حق، و هرکس هم
مرا نپذیرفت صبر می‌کنم تا ببینم خدا چه
حکمی می‌کند.

پس موضوع مشخص است که يك حرکت حساب شده در
کار است و امام می‌داند به کجا می‌رود و بناست
از فرصت پیش آمده برای رساندن پیام، بهترین
استفاده را ببرد. پس در يك کلمه نهضت حسین
علیه السلام فوق کوفه و کوفیان است.

عوامل رشد روحیه کوفی‌گری

مگر نه این‌که وقتی غوغا فراهم آید عقل
و دین هر دو فرو می‌افتند؟ و مگر نه
این‌که کوفیان مجسمه غوغا بودند؟ حال به
من بگو: چون اهل غوغا بودند خوب
نمی‌اندیشیدند و مقید به تعهدات دینی
نبودند؟ و یا چون تدبّر در دین نداشتند
اهل غوغا شدند و نتوانستند از فرستاده
امام، خوب نگهداری کنند و مرعوب تهدید
عبیدالله شدند؟ هر دو جواب یکسان است،

عمده آن است که تدبّر و تعقّل و دینداری را فرو نهد و به غوغا دامن نزنی، وگرنه از حکمت حسینی دور می‌افتی هر چند دل در هوای حسین علیه السلام داشته باشی. مردمی که غیرت قبیلگی، آنها را به حرکت درآورد و دین را در زیر سایه علماء دین ندیده باشند، و اگر هم پای منبری می‌نشینند، بیشتر با انگیزه‌ای غیر از تعلیم و تربیت و وعظ، دلشان در شور گروه و قبیله‌شان می‌تپد، به راحتی جمع می‌شوند و به تعداد 18000 نفر با فرستاده امام بیعت می‌کنند، و با یک تحلیل سیاسی یکی از خان‌زاده‌های کوفه پراکنده می‌شوند.¹⁴ چراکه نه به جهت وظیفه دینی بیعت کردند و نه بر اساس تکلیف دینی مسلم‌بن‌عقیل را ترک نمودند. این مردم نهضت حسین علیه السلام را متوقف نکردند ولی خودشان عبرت روزگار شدند، تا ما در عمل زندگی همه عمر را به شنزار سیاست زدگی و حبّ جاه و مقام و گروه، فرو نبریم و از خود باز نمانیم و بیشتر در تربیت معنوی خود بکوشیم.

امام حسین علیه السلام به دنبال گمشده خودش

از جمله مقامات عرفانی در عرفان، مقام «إِنْ» و مقام «كَأَنَّ» است. امام حسین علیه السلام می‌دانند که در کربلا شهید می‌شوند. اما وقت آن چه موقعی است؟ گاهی کلیات قضیه به صورت اجمال برای امام روشن است، یعنی مقام «كَأَنَّ».

14 - در کوفه شایع کردند که سپاه شام در راه است و با این شایعه رعب در دل همه افتاد، و یکی نپرسید مگر از کوفه تا شام راه کوتاهی است که کوفیان فرصت تجهیز شدن نداشته باشند، و مگر مردم کوفه از نظر توان و قدرت کمتر از شامیان‌اند که نتوانند با سپاه شام مقابله کنند.

و هر چه به حادثه نزدیکتر می‌شوند تطبیق آسمانی حادثه، با وقوع زمینی آن بیشتر می‌شود، و تفصیل آن بر اجمالش غلبه می‌کند، یعنی به مقام «إِنَّ» می‌رسند. امام گاهی سؤال می‌کنند و خواب اصحاب را می‌پرسند، چون دنبال گمشده‌ای می‌گردند، یعنی بدین وسیله می‌خواهند جریان را تطبیق دهند. بعد شما می‌بینید از وسط راه است که امام می‌فرمایند: آن گمشده‌ای که به ما خبر داده‌اند در همین مسیر است.¹⁵ امام کاملاً مطلع شدند که هیچ زمینه استقراری در کوفه نمانده است، ولی راه را ادامه دادند، گویا گمشده‌ای را می‌یافتند که در همین مسیر باید به دنبالش بگردند. ولی آن گمشده فقط يك قطعه زمین نبود، يك مقامی بود که باید آن مقام بر اساس درخشندگی‌های امام، در زمینی به نام کربلا و در قطعه‌ای از تاریخ، برای بشر ظاهر شود و امام شدیداً به دنبال آن احوال و کمالاتی بودند که در شرایط تحقق چنین حادثه‌ای آن کمالات از قله وجودشان سرازیر شود.

کربلا، تجسم زندگی آرمانی

نظر به کربلا برای شیعه، نظر به سرزمینی نیست که مزار حسین علیه السلام را در بر دارد. مگر نه اینکه زندگی یعنی تلاش و تحرك برای تقرب به خدا؟ و مگر نه اینکه کربلا سرزمین ظهور حق است در مقابل باطل؟ و مگر نه اینکه زندگی صحیح با

15 - «سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا»، محمدصادق نجمی، ص 114: امام علیه السلام پس از خوابی که در منزل بطن عقبه دیدند خطاب به یاران فرمودند: «ما أَرَانِي إِلَّا مُقْتُولًا فَأَتَيْ زَائِتًا فِي الْمَنَامِ كِلَابًا تَنْهَشُنِي وَ أَشَدُّهَا عَلَيَّ كَلْبٌ أَبْقَعُ» یعنی؛ من درباره خودم هیچ پیش‌بینی نمی‌کنم جز اینکه به قتل خواهم رسید، زیرا در عالم رؤیا دیدم که سگ‌های چندی به من حمله نمودند و بدترین شدیدترین آنها سگی بود سیاه و سفید (ارشاد مفید ص 223).

مردم، یعنی تحقق عدالت در رابطه با مردم؟ و مگر نه این‌که کربلا سرزمین نبرد عدالت با ستم است؟! پس نظر به کربلا نظر به آمال و آرزوهای است که انسان ایمانی برای آن زندگی می‌کند و برای آن جان می‌دهد.

پدران ما قهرمان حکمت بودند، چون که با عشق به کربلا، به عنوان يك آرمان مطلق، زنده بودند، و با عشق به کربلا می‌مردند. یعنی با عشق به اوج آرمانی حیات صحیح انسانی، زنده بودند، و با عشق به اوج حیات صحیح انسانی یعنی عشق به همه کربلا، می‌مردند. هوشیارترین انسان‌ها مسلم انسان‌هایی هستند که به ظهور رسیدن همه آرمان‌های خود را در کربلا می‌یابند. یعنی ماندن در جبهه حق در همه زندگی، و مردن در دفاع از حق با تمام وجود. خوشا به حال آنها که کربلا را تمام آرمان خود قرار دادند.

اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام يَوْمَ
الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لِيْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ
اَصْحَابِ الْحُسَيْنِ، الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا مُهْجَهُمْ دُوْنَ الْحُسَيْنِ
عليه السلام .

چقدر خوب زندگی را شناختند و چقدر خوب به انتها رساندند.

کربلا؛ حیات همه تاریخ

باز کربلا به جریان افتاده است. دیگر نباید اسم زمین دور افتاده‌ای را کربلا بنامیم، بلکه حیات تمام تاریخ به کربلاست و حیات همه انسانیت به کربلاست، ای کاش این جمله به عنوان يك اعتقاد در جان‌ها می‌نشست! نه به عنوان يك شعار و يك احساس.

کربلا می‌گشتد و زنده می‌کند. چهره بشاش ستمگر را در اوج پیروزی به خمودگی

می‌کشاند، تا هیچ ستمگری در ستم خود
سرمست نماند. کاروان اسیران را به کاخ
عبیدالله بن زیاد آوردند تا قدرت‌نمایی قاتل
به نهایت خود برسد. پسر زیاد به خیال
خود راه پیروزی را تا آخرین نقطه
پیموده بود. حسین را کشته و زنان و
دختران او را دست‌بسته پیش روی خود
آورده و همه چیز از نظر او تمام شده
است. به ظاهر حالا او غالب و محمد ﷺ
مغلوب است و جنگ بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم
به نفع بنی‌امیه تمام شد و برای همیشه
رنگ اسلام از ذهن‌ها پاک می‌شود.

به واژه‌هایی که دشمنان امام به‌کار می‌برند
دقت کنید. این‌ها بسیار تلاش دارند که صحنه
کربلا را جنگ بین دو قبیله بنی‌هاشم و بنی‌امیه
معرفی کنند. عبیدالله بن زیاد در اذهان عمومی
برادر معاویه محسوب می‌شود. چون معاویه
جلسه‌ای ترتیب داد و شاهد آورد که ابوسفیان
با مادر زیاد هم‌بستر شده و نتیجه آن همین
زیاد پدر عبیدالله شد. و لذا عرب، تحت تأثیر
تبلیغات معاویه، زیاد را که پدر عبیدالله باشد
از طایفه امیه و پسر ابوسفیان می‌داند. هر
چند شیعه این حيله را نپذیرفت و او را ابن
مرجانه معرفی کرد. به هر حال ملاحظه کنید که
در تبلیغات دشمن بحث دعوای بنی‌امیه و
بنی‌هاشم بیشتر به میان است تا اسلام و غیر
اسلام و بنی‌هاشم را به عنوان يك قبیله مطرح
کردند نه به عنوان اهل بیت نبوت، تا بر اساس
جوئی که ساخته‌اند بگویند اسلامی مطرح نیست،
بلکه دعوای دو قبیله است و لذا بر این باور
بودند که اگر بتوانیم بر بنی‌هاشم پیروز
شویم، دیگر اسلام که شعار پیروزی بنی‌هاشم بر
قبیله بنی‌امیه بود نیز از بین خواهد رفت.

کربلا، هفتصد بطن دارد

مقام امام همچون قرآن داراي ظاهر و باطن است و به فرمایش پیامبر خدا قرآن داراي هفتصد بطن است و هر کس از ظاهر به سوي باطن قرآن سير کرد، در هر مرحله اي از اين سير، با بطني از قرآن روبه رو خواهد شد به طوري که نه ظاهر را حذف مي کند و نه به ظاهر بسنده مي کند، و از آن جايي که هر مرحله از ظاهر قرآن حکايت از باطني دارد و اين سير به سوي باطن همچنان ادامه دارد، هر چه با ظاهر آن بيشتر انس داشته باشيم ولي در ظاهر آن متوقف نشويم، به حقايق عاليه باطني مي رسيم. حال اگر يقين داشته باشيم که قلب امام، مقام قرآن است و همان است که خود قرآن در باره اش فرمود: با مقام غيبي قرآن تماس ندارند مگر مطهرون «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»¹⁶ متوجه خواهيم شد که قلب امام هم ظاهري دارد و باطني، و حرکات امام ظاهر آن باطن است، وظيفه ماست که نه ظاهر را به اسم باطن رها کنيم و نه ظاهر را بگيريم و از هفتصد بطن مقام امام محروم شويم، در اين حال است که يقين پيدا مي کنيم به کربلا بايد با يك آمادگي عميقي، توجه و نظر کرد.

مهم آن است که بدانيم کربلا چه درجاتي دارد، آنگاه هرکس به اندازه اي که آمادگي رسيدن به عمق اين سرّ الله را داشته باشد، از طريق نظر به کربلا، با اسراري از عالم وجود آشنا مي شود. اين که مي بينيد کربلا براي هرکس به يك اندازه پيام ندارد براي اين است که کربلا يك پديده محدود اعتباري نيست، جنگ «چالدران» نيست، اصلاً جنگ نيست، يك مأموريت است براي اين که حضرت حق «جَلَّ جلاله» از طريق

حسین علیه السلام دین خود را در همه ابعاد به بشریت نشان دهد. اگر در قرآن فرموده است که بدون ولایت، دین "تمام" است ولی "کامل" نیست، فرمود: «أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»¹⁷ یعنی؛ نعمت خودم را که عبارت باشد از قرآن، به انتها رساندم و آن را تمام کردم. ولی بدون ولایت صحبت از «أَكْمَلْتُ» نیست. ولایت، در کربلا يك ظهور متعالی دارد که پیامبراکرم از قبل خبر آن را داده بودند، آنجا که فرمودند: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»، یعنی من به عنوان رسول خدا و کسی که دارای رسالت است با حسین معنا می‌شوم و حسین و کربلا هم با من معنا می‌شوند، یعنی کربلا در کنار رسالت و رسالت در کنار کربلا يك جامعیت متعالی است تا انسان به آن نوری که باید وصل شود، وصل گردد.

کربلای بی‌تحلیل مثل قرآن بی‌تفسیر

وقتی به این نکته پی بردیم که کربلا سِرّ الله است و خودمان را به طرف آن باطنی کشیدیم که ظاهر حرکات امام علیه السلام از آن حکایت دارد، آرام آرام به لطف خدا هر زمان چهره‌ای و بطنی از آن برای ما روشن می‌شود؛ به همین دلیل است که کربلای بدون تحلیل فقط يك جنگ است، کربلای بدون تحلیل مثل قرآن بدون تفسیر است و قرآن بدون تفسیر فقط لفظ است، کسی که خودش را به اسرار کربلا نکشاند مثل کسی است که قرآن را بدون تفسیر می‌خواند و خودتان قبول دارید ظاهر الفاظ قرآن چیزی به انسان نمی‌دهد. يك فردی که سواد عربی دارد ولی بنای سلوک و تزکیه ندارد و طالب سیر غیبی نیست، هر چند که آیات قرآن را بخواند، هدایت و رحمت و برکت به دست نخواهد آورد. کسی که طالب سیر

غیبي است از قرآن هدایت می‌گیرد و آرام آرام هم باطن آن برایش روشن می‌شود، کربلا هم برای طالب اسرار آن، آرام آرام حقیقتش را می‌نمایاند، قرآن تفسیر می‌خواهد و پس از آن تأویل می‌خواهد و بعد هم يك دل، و دگر هیچ، دقیقاً کربلا هم همین طور است، کربلاي بي تحليل کربلا نیست.

حضرت ابا عبدالله عليه السلام و ائمه هدي عليهم السلام همه اصرار و تأکید شان براین است که ما از کربلا اسراري بیابیم تا برای ابد هدایت شویم، بنابراین همه عزیزان باید برای سیر در کربلا و کشف سِر آن، آماده شوند و غیر ممکن است کربلا در حد وسعت وجود ما، اسرارش را برای ما نگشاید. در خصوص کربلا ذکر دو نکته ضروري است: اولاً: کربلا سِر و بطن طولی دارد، یعنی هر کس به اندازه رشد و تعالی‌اش با يك مرتبه از کربلا روبه‌رو می‌شود و ثانیاً: کربلا کمالات عَرَضِي دارد، یعنی شما را در يك موضع، يك شکل تغذیه می‌کند و در موضع دیگر، به شکل دیگر. اگر می‌خواهی جامعه را اصلاح کنی، فقط با کربلا و با توجه به برکات حاکمیت امام معصوم می‌توانی، اگر می‌خواهی قلبت را تغذیه کنی، فقط با کربلا می‌توانی، اگر می‌خواهی تعلیم و تربیت یاد بگیری، فقط با کربلا می‌توانی، یعنی کربلا عرض عریضی دارد که در هر مرتبه‌ای در همه استعدادها و زمینه‌های طلب کمال و حقایق با تو روبه‌رو می‌شود و نیز يك طولی دارد که از این رهگذر «جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود» و هر چه متعالی شدید و عظمت ابا عبدالله عليه السلام برای شما روشن شد. آنگاه به وادي حیرت قدم خواهید نهاد. إن شاء الله.

رهایی از قدرت عنان گسیخته

بحثی را که می‌خواهیم در این جلسه مطرح نماییم اشاره به این موضوع دارد که بشر با چه فکر و فرهنگی می‌تواند از قدرت عنان گسیخته حاکمان رهایی پیدا کند. اصولاً همه شما قبول دارید که جامعه حاکم می‌خواهد و حاکم هم قدرت می‌خواهد، نه می‌شود جامعه را بی حاکم گذاشت و نه از ترس اینکه اگر حاکم قدرت پیدا کرد دیکتاتور می‌شود، می‌توانیم بگوییم که حاکم قدرت نداشته باشد، که در این صورت در واقع جامعه را بی‌حاکم گذاشته‌ایم؛ پس قدرت، لازمه هر حاکمیتی است و اجتماع هم حتماً نیاز به حاکمیت دارد. مشکل جوامع از اول تاکنون قدرت عنان گسیخته حاکمان بوده است، یعنی ابتداء حاکمی بر سر کار می‌آمده است که نسبت به مردم خیلی متواضع بوده، ولی وقتی پایه‌های قدرتش محکم می‌شده عنان گسیخته می‌گشته است. این بلایی است که عموماً بر سر جوامع انسانی آمده، اما راه نجات چیست؟ اگر در جواب بگوییم که هیچ‌وقت حاکمیت نمی‌خواهیم، در این صورت همه عنان گسیخته می‌شوند و قانون جنگل حاکم می‌شود، یا ممکن است بگوییم هیچ راه درمانی وجود ندارد. یعنی حالا که از داشتن حاکم گریزی نیست، و حاکم هم قدرت عنان گسیخته دارد، پس ما هم ذلیلانه محکوم به سرنوشت اضمحلال در مقابل قدرت های حاکم هستیم. ولی دین الهی راه دیگری را به ما معرفی می‌کند. کربلا که متمم و مکمل دین است. برای این به وجود آمده است که هر چیزی را در جای خود قرار دهد، کربلا به ما آموزش می‌دهد که اگر مردم از مرزها و دیواره‌های مرگ بگذرند، پوچی حاکمان، در عنان گسیختگی‌شان روشن می‌شود و لذا حاکمیت برای ملتی که از مرزهای ترس بگذرند، حاکمیت عنان گسیخته

نیست، ولی حاکمیت هست و دیگر آن حاکمیت، یک حاکمیت دنیوی صرف نیست، چون وقتی قدرت‌ها و حکومت‌ها از ارتباط با آسمان خالی شدند خودشان خدایی خواهند کرد و حسین علیه السلام آمد تا چنین فاجعه‌ای را گوشزد کند و حاکمیت بر بندگان خدا را در راستای هرچه بیشتر بندگی حاکمان، شکل دهد. عاشورا اعتراض به همه حکومت‌هایی است که برخلاف برنامه الهی بر مردم حکومت می‌کنند و در سایه امن سکولاریسم ادامه حیات می‌دهند، در حالی‌که حق حاکمیت از آن خداست و حکومت از آن جهت که یک نحوه تصرف در امور مردم است، حق الهی است جهت سعادت مردم. حکومت با سرنوشت مردم سروکار دارد و خداوند در این مورد بی‌تفاوت نبوده تا هر حاکمی فکر کند حق حکومت دارد.

این که می‌گویند شیعه، حکومت نهایی زمین را به عهده می‌گیرد، شما از همین الان می‌توانید تالوهایش را مشاهده کنید، چه ما باشیم و چه نباشیم تئوری آینده جهان تئوری حذف قدرت‌های عنان گسیخته است. هم اکنون به دموکراسی حاکم بر جهان نظری بیندازید، هنوز پانصدسال از عمر لیبرال دموکراسی نگذشته است ولی می‌بینید که چگونه در مهد دموکراسی، یأس از دموکراسی خود جهان غرب را فرا گرفته است. امروزه دانشمندان غرب به دموکراسی، بی‌وفا و بی‌اعتماد شده‌اند. می‌گویند دموکراسی را با تمام وجود ایجاد کردیم و تمام ساز و برگ‌های آن را در نظام اجتماعی مان محقق نمودیم و تمام عوامل اجرای دموکراسی را فراهم کردیم و مردم را به رأی دادن تشویق نمودیم، اما نتیجه عکس آن چیزی شد که ما به دنبال آن بودیم.¹⁸ حرفشان این است که؛ ما گفتیم حالا که

18 - در کنفرانس «اسلام و دموکراسی» که توسط «مؤسسه آمریکایی صلح» در 25 اردیبهشت سال 1371 تشکیل شد تا نظام سیاسی، فرهنگی

شاهان عنان گسیخته، هوس خودشان را حاکم می‌کنند، ما رأی مردم را اصل می‌گیریم تا مقابل دیکتاتوری حاکمان بایستیم! اما امروز حرفشان چیست؟ می‌گویند ما امروز به اسم دموکراسی با هوس‌های سرگردانی که در اختیار اربابان تبلیغات و تراست‌های رسانه‌ای است روبه‌رو شده‌ایم! و راستی مگر دموکراسی امروز جهان غیر این است؟

بحث بر سر این نیست که مردم حقوقی دارند و باید به آن حقوق وفادار بود، بلکه بحث این است که آنچه در مهد دموکراسی واقع شد و حقوق بشر را مقابل حقوق الهی قرار دادند، نتیجه عکس داد چون قدرت سیاسی را نباید از اخلاق و شریعت تفکیک کرد. پس متوجه باشید که آینده جهان، آینده حفظ این دموکراسی برای زمینیان نیست. به طور کلی آیا این آرمان در دموکراسی بود که اگر مردم عاقل فهمیده، رأی بدهند، رأی این‌ها بهترین نظر است؟ این طرح در مجموع و به ظاهر حرف قابل قبولی است، ولی از خودشان نپرسیدند نفس اماره را چگونه در این طرح کنترل کرده‌اند و راستی اگر رأی مردم عاقل فهمیده مطرح است که این همان اریستوکراسی اصلی است که قبلاً بود ولی توسط اشراف، خراب شد. قبلاً اساس حکومت‌ها این بود که می‌گفتند متفکران جامعه گرد هم جمع شوند و تکلیف جامعه را تعیین کنند، این روش خوبی بود ولی در نهایت چگونه شد؟ اشراف و سرمایه‌دارها جای متفکرین نشستند و اریستوکراسی یعنی اشرافی‌گری به وجود آمد،

لیبرال دموکراسی خود را ارزیابی کنند، اکثر سخنرانان خبر از شکست آن دادند، از جمله آقای آن‌مایر می‌گوید: حقوق بشر وقتی حقوق الهی را نادیده می‌گیرد دچار تناقض می‌شود، چراکه میلیاردها انسان قائل به ترجیح حقوق خدا بر حقوق انسان‌اند. و یا دیوید لیتل در همان جلسه می‌گوید: آموزه مدرنیزاسیون در باره محو دین، کاملاً اشتباه بود.

بعد گفتند حالا که این طرح جواب نداد، پس تحت عنوان دموکراسی همه مردم برای تعیین نظام حکومتی و تصمیمات کشور رأی بدهند و می‌بینید که نتیجه چه شد.

آری الهی بودن حکومت با مقوله نظارت مردم بر حکومت دینی و پاسخ‌گو بودن حکومت و حق سؤال از حکومت دینی هیچ مغایرتی ندارد، اتفاقاً کربلا ثابت کرد حکومتی که هیچ مشروعیت الهی ندارد نمی‌تواند صادقانه خادم مردم باشد و ملزم به رعایت عدالت و حقوق مردم نیست. اساساً حق انتقاد به حاکمان، یک حق دینی است و نه یک حق سکولار، این همان امر به معروف و نهی از منکر است. ولی تئوری دموکراسی مدعی رعایت حقوق مردم هست ولی در عمل پیرو نفس امّاره می‌باشد. یکی از آقایان تحقیق کرده بود که ریگان رئیس جمهور آمریکا چهار میلیون دلار به فیلم بردار صحنه مناظره بین خود و رقیبش داد و در نتیجه بر رقیبش پیروز شد، به این صورت که در فیلم به کمک نور و زاویه تصویر برداری، ریگانی که چندین سال از رقیبش پیرتر و واخورده‌تر بود، جوان‌تر و با نشاط‌تر نشان داده شد. امروز در دنیا مبنای رأی مردم همین طور است و شاید شما در کشور خودمان آن جایی که ملاک های دینی ضعیف شود، نمونه‌هایی از این نوع رأی‌دادن‌های سرگردان را سراغ داشته باشید.

دموکراسی در تئوری به ظاهر بد نیست، اما در عمل وقتی انسان در تربیت دینی قرار نگیرد و نفس امّاره کنترل نشود، همین است که می‌بینید، برای مردم اندیشه می‌سازند تا بر اساس نظر ارباب تبلیغات رأی بدهند، چون مردم در وّهم‌اند و از مرز ترس از مرگ نگذشته‌اند؛ تأکید ما این است که **جامعه باید به جایی برسد که از مرزهای ترس از مرگ بگذرد تا**

سرنوشتش به دست خودش باشد. نظام بشري حکومت مي‌خواهد ولي اگر حکومت عنان گسيخته باشد، مردم پوچ و بي خود مي‌شوند. مگر امروز مردم دنيا گرفتار «پوچي» نيستند؟ بشريت از پوچي بدش مي‌آيد ولي حاکميت عنان گسيخته به گونه‌اي است که پوچي مي‌آورد، اگر حاکميت هم نباشد، همه عنان گسيخته مي‌شوند، بنابراین ما در آینده حاکميتي مي‌خواهيم که عنان گسيخته نباشد و مسلم آینده جهان متعلق به حسين عليه السلام است، چون بقيه طرح‌ها با همه ظاهر فريبی‌اش امتحان شده است.

پناه به دشمن از ترس دشمن

اگر پذيرفته باشيد که بشريت همواره از «قدرت عنان گسيخته» در زحمت بوده و هست و جهت انسانيت را حاکمان مغرور همواره به خطر انداخته‌اند و از طرفي هم اين قدرتمداري چيزي نيست که بتوان آن را به راحتی از صحنه حيات انسان‌ها محو نمود، بايد پرسيد بشر با چه فکر و فرهنگي مي‌تواند از اين معضل نجات يابد؟ در فرهنگ عاشورا، فرهنگ پوچ انگاشتن چنين قدرتي - با عبور از ديوارهاي مرگ - روشن مي‌شود تا انسان‌ها به جاي آن که نسبت به رهايي از چنگال چنين قدرتي مأیوس شوند، راه منحل کردن آن را بشناسند و از ترس دشمن به خود دشمن پناه نبرند.

به حکومت‌هاي دنيا نظري بيندازيد، حاکمان ظالم شما را از اين نکته که بتوانيد حاکميت آن‌ها را زير پا بگذاريد مأیوس مي‌کنند و ناخودآگاه وقتي از نابودي حاکم ظالم مأیوس شديد به حاکم ظالم پناه مي‌بريد و به ثناگويي او مي‌نشينيد؛ جنس بشر بدون حسين عليه السلام همين

است، ولي با حسيني شدن از اين مسائل نجات پيدا مي‌کنيم.

پوچ شدن، علاج پذير است؟

نکته بعدي بحث اين است که چرا کربلا آينده فرهنگ بشر است؟ ابتدا اين سؤال را مطرح مي‌کنم که آيا پوچ شدي که حاصل حاکميت قدرتمداران به جاي حق مداران است، علاج‌پذير است؟ اين سؤالي است که امروزه جواب آن در دنيا منفي است، جوابشان اين است که امروزه تقريباً بعد از سه دوره حاکميت جهاني (دوره آتن، دوره روم و دوره قرون وسطي) بشريت به اين نتيجه رسيده است که بيش از اين سه دوره نمي‌توانيم داشته باشيم. ابتدا دوره آتن بود که حکيمان و فيلسوفان حکومت مي‌کردند يعني دوره حاکميت فکر منقطع از وحی، وديدند که چه مشکلاتي به وجود آمد. افلاطون مي‌گويد: زشت است که حاکمان، زن اختصاصي داشته باشند، فرماندهان و فرمانداران و سربازان نبايد زن اختصاصي و پول اختصاصي داشته باشند، بايد تعدادي از زن‌ها، زن همه آنان باشند، بچه‌ها نبايد پدر و مادرشان را بشناسند، بنابراين بايد تحويل شيرخوارگاه شوند.¹⁹ در بعضي از برهه‌هاي تاريخ، حاکمان بر اساس تئوري فيلسوف آتني حکومت کردند، بعدديدند که عجب نکبت‌کده‌اي به وجود آمد. دوره ديگر يعني دوره رومي‌ها آمد، دوره عياشي؛ اين فيلم‌هاي گلادياتوري که ملاحظه کرده‌ايد، اين‌ها يك فکر بود، اين قدر عياشي کردند که ديگر از هيچ چيز راضي نمي‌شدند مگر اين که ناظر باشند که برده‌ها همديگر را بکشند و اين‌ها لذت مي‌بردند؛ بعدديدند که اين دوره هم جواب

19 - «تاريخ فلسفه غرب»، فردريک کاپلستون، ج اول، بخش افلاطون.

نداد. دوره قرون وسطی و دین آمد. اروپایی‌ها در قرن چهارم طلب مسیحیت کردند ولی بعد در مسیحیت هم گرفتار شدند چون به جای این که غربی‌ها مسیحی شوند، مسیحیت را به رنگ فرهنگ غرب در آوردند یعنی محور دین را که بندگی بود به قدرت تبدیل کردند، حالا با مسیحیت و به اسم مسیحیت اعمال قدرت کردند و به جهت همین برخورد غلط با دین مسیحیت، گرفتار شدند. حالا دنیای غرب به این نتیجه رسیده است که با این سه دوره حاکمیت جهانی یعنی دوره‌های «آتن» و «روم» و «دین» که نتوانستیم نتیجه بگیریم، پس حاکمیت برای پوچ نشدن انسان‌ها محال است!! این نتیجه‌ای است که امروزه دنیای غرب به آن رسیده است و به همه مردم جهان آن را القاء می‌کند و بر همین اساس است که عده‌ای تن به بدی و پلشتی می‌دهند و می‌گویند حالا که نمی‌شود از پوچی نجات یافت پس «حالی خوش باش و عمر بر باد مده!!» دوباره به سؤال نظر می‌اندازیم:

آیا پوچ شدن زندگی که حاصل حاکمیت قدرت مداران به جای حق‌مداران می‌باشد علاج‌پذیر است؟ آیا راه‌هایی که جهت علاج آن پیشنهاد شده است نتیجه بخش بوده است؟ مدّعی ما این است که آری آن پوچی، درمان‌پذیر است و تنها درمانی که در همه ابعاد نتیجه می‌دهد درمانی است که امام حسین علیه السلام در نهضت خود پیشنهاد فرمود. عمده آن است که متوجّه باشیم همچنان‌که انسان بی‌خدا در واقع زندگی دروغین دارد، در همین راستا انسانی هم که خود را در کنار امام حسین علیه السلام جهت‌رهایی از این پوچ شدن احساس نکند و یک وحدت شخصیتی با آن حضرت به دست نیابد، از خدای رهاکننده انسان از بی‌معنا شدن

زندگی، یعنی از خدایی که اساس همه معانی است، بهره لازم را نمی‌برد.

سخن ما این است که آری آن پوچی، درمان‌پذیر است و تنها درمانی که در همه ابعاد نتیجه می‌دهد درمانی است که حسین علیه السلام در نهضت پر شکوه خود پیشنهاد فرمود. شاید بگویید این هم که امتحان نشده است، ولی این طرح چه در مسیحیت و چه در اسلام هر وقت حتی به طور محدود هم که به صحنه آمده، جواب داده است. شما به دین مسیحیت، نظر بیندازید. این دین، پیامبر خدا یعنی یحیی را دارد که شهید این دین است و به اصطلاح حسین دین مسیحیت، حضرت یحیی است و متذکر جدیت عالم معنی است. و مردم به اصطلاح مسیحی موقعی ضرر کردند که مسیحیت تحریفی نیاز زده، گرفتارشان کرد و ما در اسلام حسین علیه السلام را داریم و به همین جهت می‌گوییم اسلام حسین نجات دهنده است نه اسلام اهل سنت. جوان های اهل سنت همان قدر برای نجات از پوچی مأیوس هستند که اروپایی‌ها مأیوس هستند و برای همین است که می‌بینید عربستان سعودی این قدر که می‌تواند به آمریکایی‌ها نزدیک شود نمی‌تواند به ما به عنوان کشور مسلمان شیعه، نزدیک شود، چون با ما هم‌زبانی ندارد.²⁰

کربلا و نجات از اکنون‌زدگی

ما گاهی به چیزهایی که هیچ پایه‌ای ندارد خوش بین می‌شویم، این به جهت نشناختن کربلا است، همچون عبیدالله بن زیاد که می‌گفت: خدا ما را بر شما پیروز کرد، به این روحیه اصطلاحاً

20 - البته روحیه جوانان کشورهای مسلمان که متوجه اسلام امام خمینی (رحمة الله علیه) شده اند متفاوت است و این همان اسلام حسین علیه السلام در قرن اخیر است.

«اکنون زدگی» می‌گویند، فقط حالا را دیدن صفت کودکان است. روح جدا شده از حسین علیه السلام روح اکنون زده و خوش‌بین به حالِ زود گذر است. روح حسینی، عمیق نگاه کردن به حادثه‌هاست، این حسین علیه السلام است که می‌بیند در متن این شهادت، همه ابعاد حیات نهفته است، لذا به خواهر گرانقدرش می‌فرماید که زمانی نمی‌گذرد که شما با احترام به وطنتان بر می‌گردید، و دیدیم که همین‌طور شد. مگر یزید نگفت که خدا عبیدالله را بکشد من کی گفتم حسین علیه السلام را بکشد، اگر پسر خودم کشته شده بود بهتر از این بود که حسین علیه السلام کشته شود؟ البته دروغ می‌گفت. ولی نهضت حسین علیه السلام آن‌چنان است که یزید را به «غلط کردن» می‌اندازد، یعنی به پوچ شدن، چون این نهضت فوق اکنون زدگی است. حالا ممکن است انسان ساده‌ای همچون عبدالله بن عمر پیدا شود و بگوید که این‌ها خوب هستند، یزید که کاری نمی‌خواست انجام دهد و عده‌ای بدبخت‌تر هم گفتند خوب حالا دیگر یزید توبه کرده است.

وقتی انسان؛ «نیست» را «هست» و «پوچی» را «واقعیت» می‌پندارد

راه نجات از پوچ شدن انسان فقط از طریق محبت حسین علیه السلام و معرفت حسین علیه السلام و آن انسان معصوم را، امام خود دانستن و يك نوع اتحاد با او برقرار کردن ممکن می‌باشد، من راه دومی به جز این راه در این قرن سراغ ندارم. نمی‌دانم آیا تاکنون توانسته‌اید پوچی را به خوبی حس کنید؟ اگر شما نگاه کنید به زندگی مردمی که خلیفه الهی خودشان را فراموش کرده و به پلشتی و پوچی افتاده‌اند و اگر آن پوچی را خوب بشناسید و درست تحلیل کنید و بترسید که خودتان گرفتار این پوچی شوید و

بدانید که تنها راه نجات شما از پوچی، راه حسین علیه السلام است، شاید نهضت کربلا فهمیده شود. فرهنگ معاویه، فرهنگ پوچ کردن انسان‌هاست، فرهنگ ترس و رشوه و شهوت، فرهنگ نابود کردن انسان است و حسین علیه السلام این را خوب می‌فهمد و می‌خواهد به همه بشریت بفهماند که پوچی به حریم اولیای خدا راه ندارد، چون که آن‌ها خدا دارند.

نگاهی به زندگی‌ها بیندازید، سفرهای بیهوده، ارتباط‌های نامقدس، مطالعه برای اطلاعات بی‌ارزش، غم و شادی‌های دروغین، همه‌اش بی‌معنی است، اولیاء خدا این پوچی‌ها را می‌شناسند این که می‌گویند با علما ارتباط برقرار کنید به این دلیل است که با برقراری ارتباط، متوجه می‌شوید بسیاری از چیزهایی که پیش از این برای شما مهم بوده است، ذاتاً بی‌ارزش است.

حسین علیه السلام آمده است که نگذارد ما هیچ و پوچ شویم آیا «آن کس که کسوت **خليفة الهی** را از قامت خود بیرون کند به جز پوچی، چه چیزی در انتظارش هست؟» به‌عنوان مثال؛ وقتی حدّ انسان يك «ماشین سواری» می‌شود، این دیگر نمی‌تواند «**خليفة الله**» باشد، این به راحتی فریب هر شیطانی را می‌خورد و به راحتی تحت تأثیر تبلیغات آمریکا قرار می‌گیرد.

انسان اکنون زده؛ طعمه حيلة معاویه

انسان حسینی، انسانی است که به وسعت روح مجردش، فکر کند و برای خود برنامه‌ریزی نماید، در این دنیا به ابدیت و به بودِ مقدّس خودش که فردا برایش پیدا می‌شود، فکر می‌کند، به مقام اشرفیت انسانی می‌اندیشد، ما هم باید تلاش کنیم و بفهمیم در صحنه کربلا پیام اصلی چیست و چه چیز باعث شد که عُمر سعد خودش را

باخت و خودش و بقيّه را نيز از بين برد؟ اگر مي‌بينيم در كربلا كمتر از صد نفر مي‌توانند آن‌چنان ايستادگي كنند، بايد به عمق اين حادثه بيشتر دقت كنيم، متأسفانه چيزهايي در دل ما خانه کرده است كه اگر در صدد علاج آن‌ها برنياييم به وسيله فرهنگ معاويه‌اي قرن بيستم از دست خواهيم رفت. گاهي توجه مي‌كنم اي عجب! ما به همين كه «حالا خوشيم» راضي هستيم و به حقيقت طولاني، وسيع و ابدی خود فكر نمي‌كنيم، من فردي خودم را چگونه امروز پايه گذاري كنم؟ من «خودِ فردايم» را چگونه بايد ببينم و بشناسم و محكمش كنم؟ من خودم را چگونه بسازم كه فردا از آن متنفر نباشم و از آن فرار نكنم؟ كربلا در صحنه عمل به وسيله امام معصوم عليه السلام به تو نشان داد كه خودت را قرباني هوس نكن، يك خود مقدس براي خودت بساز تا در پرتو آن، زشتي فرهنگ معاويه را بشناسي و بفهمي كه براي ساختن چنين خودي، حسين عليه السلام چقدر كمك مي‌كند و فرهنگ معاويه چگونه تو را «اکنون زده» کرده است.

اکنون زده‌ها

بايد با خود جدّي بود؛ «اکنون زده» نشويد. شما به ذهن و روان خودتان دقت كنيد، گاهي «اکنون زده» شده‌ايد، يعني همين كه حالا هيچ نيستيم، خوشيم، اين خيلي خطرناك است، جريان مسلم بن عقيّل را در كوفه به ياد آوريد، گروهی گفتند: «حالا كه زمان، زمان مسلم بن عقيّل و حسين عليه السلام است، اسم ما را هم در ردیف ياران آن‌ها بنويسيد» و تعداد زيادي اسم نوشتند، چون فعلاً با مسلم بن عقيّل بودن خوش است ولي وقتي اوضاع سخت شد، گفتند: «اسم ما را خط بزنيد» و تسليم عبیدالله شدند، اين‌ها انسان‌هاي «اکنون زده» هستند، بنابراین شما

اگر با خودتان جدی شدید، حسینی می‌شوید و می‌توانید با پوچی معاویه بجنگید. «اکنون زدگی» مشی جدایی از حسین علیه السلام است، واقعاً امام حسین علیه السلام می‌تواند ما را از «اکنون زدگی» نجات دهد. با خود جدی نبودن یعنی از حسین علیه السلام فاصله گرفتن و بیهودگی و بی‌ثمري را به رسمیت شناختن. شما گاهی به برخی از اطرافیان‌تان بیندازید، افرادی که از حسین علیه السلام فاصله گرفته و به بیخودی کشیده شده‌اند از شما به عنوان انسانی که برای کمال خود برنامه دارد بدشان می‌آید، چرا؟ چون متوجه‌اند شما یاد آور زندگی جدی‌شان هستید و زندگی جدی برای آن‌ها سخت شده است، لذا ارتباطشان را با شما قطع می‌کنند و می‌گویند این‌ها مال دوران جنگ و جهاد و ایثار هستند، حوصله ما را سر می‌برند. آری انسان‌هایی که از جدی بودن با خودشان فاصله گرفته‌اند، از هر سخن جدی بدشان می‌آید، اسلام جدی است، روحانیت جدی است، معلم دینی جدی است، اسلام یعنی جدیت با خود. زندگی عبارت است از ادامه تفسیری که از حیات خویش دارید. اگر در تفسیر زندگی خودتان جدی نباشید خودتان را به بازی گرفته‌اید و حسین علیه السلام نمی‌خواهد شما، خود را به بازی بگیرید. گاهی شما تصمیم می‌گیرید که از امروز جدی شوید و در جلسات دینی عمیق، با اراده قوی شرکت کنید و دیگر دروغ نگویید، غیبت نکنید و...، اما باید بدانید کسی می‌تواند این تصمیم‌ها را انجام دهد که علاوه بر این‌که می‌داند نماز و... خوب است، زندگی را جدی بداند و امام معصوم علیه السلام را به عنوان یک خوب بزرگ، الگوی خود بشناسد و به او اقتدا کند وگرنه تصمیمش را نمی‌تواند ادامه دهد، فقط ادای خوب بودن در می‌آورد و هیچ وقت نمی‌تواند با خودش جدی باشد، برای

این‌که به وضع موجود راضی است و فرهنگ معاویه‌ای هم همین را می‌خواهد. معاویه یک وضع موجود درست کرد و مردم را دعوت نمود و گفت به همین راضی باشید، حسین علیه السلام گفت به آن چه حق است راضی باشیم. اگر وضع موجود حق است، راضی هستیم ولی اگر حق نیست به وضع موجود راضی نیستیم. انسانی که حسین علیه السلام برای او امام است، انسانی است که به افق‌های بلند انسانی فکر می‌کند، در برابر وضع موجودی که دعوت به سقوط ارزش‌ها می‌کند، مقاومت می‌کند و اگر نتوانی مقاومت کنی و خدای نکرده رنگ وضع موجود غیر حق را به خود بگیری مطمئن باش حسینی نیستی.

شناختن پوچی، پوچی می‌آورد

باید دید تن‌دادن به روزمرگی چگونه در انسان‌های یک جامعه نفوذ می‌کند، واقعاً برسید به این که چگونه یک جامعه به پوچی تن می‌دهد و پوچ می‌شود. شما گاهی متوجه می‌شوید در حال پوچ شدن هستید، باید از این پوچی بترسید و تا حسین علیه السلام نداشته باشید نمی‌ترسید. جامعه‌ای که حسین علیه السلام ندارد اصلاً نمی‌فهمد که در حال پوچ شدن است، بعد از 20 سال می‌گویند که عجب چرا جوانان ما پوچ می‌شوند؟ شما که 20 سال پیش پوچی را شناختید، برنامه‌هایتان هم که پوچی و روزمرگی را به‌بار می‌آورد حس نکردید، حالا هم با جوانانی روبه‌رو می‌شوید که میل متعالی شدن ندارند. فردا، فردای ماست و شناختن پوچی، روبه‌رو شدن با یک زندگی پوچ پوچ غیر قابل تحمل است. امروز بزرگترین مشکل تمدن جدید، پوچی و یا به عبارتی نیهیلیسم است و در جمع شیعیان هم، همین مشکل خانه کرده ولی فقط یک امید وجود دارد، که اگر آن امید نبود، در این رابطه

نمی‌توانستیم صحبت کنیم، و آن امید، چیزی نیست جز نور ابا عبدالله الحسین علیه السلام، و امید است به کمک این نور از این مشکل جهان‌گیر، رهایی یابیم. ما نباید مثل بسیاری که فکر می‌کنند دیگر برای بشریت نمی‌شود کاری کرد، باشیم. ما خوب می‌دانیم که پوچی و روزمرگی آرام آرام مثل مرگ سرد، تمام رگها و شریان‌های جهان را پرکرده است و در جامعه ما هم خانه کرده و دارد رشد می‌کند.

وقتی زندگی قانع کننده نیست

به خودتان نگاه کنید، ببینید آیا ترس از پوچ شدن، بدنتان را نمی‌لرزاند؟ حالا خوشحال هستیم که بحمدلله راحت هستیم، صبح سر کار می‌رویم، نیازهای زندگی مان را تأمین می‌کنیم، راحت پول به دست می‌آوریم، راحت زندگی می‌کنیم، فرزندانمان را سر و سامان می‌دهیم، تابستان به گردش می‌رویم، ماشین هم که داریم، خوب می‌خوریم، خوب می‌پوشیم، بعداً هم پیر می‌شویم!... و بعدش چی؟.... آیا به خود نمی‌لرزید؟ آیا در زمان‌های قبل، این کارها انجام نمی‌شد؟ ولی یک چیزی قبلاً بود که حالا نیست و آن عبارت بود از امید و ارتباط مردم به یک حقیقت پنهان. یعنی زندگی مردم توحیدی، ماوراء گشت و گذار و خوش‌گذرانی‌ها بود، این چیزی است که الآن گم شده است. امروز بشریت آن‌چنان تنزل کرده و از وسعت و تعالی افتاده است که خودش را به «هیچ» می‌گیرد و این «هیچ» را به رسمیت می‌شناسد. باید «هیچ» را خوب بشناسید. اگر می‌بینید در جامعه ما آن فرد، روستا را رها می‌کند و به شهر می‌آید و سیگار می‌فروشد، ولی حاضر نیست گندم در روستا بکارد، و این‌که می‌بینید راحت خودش را به هروئین می‌فروشد، آیا جز این است که انسان جز

پول در آوردن و خرج کردن و سیگار کشیدن و دنبال خوشی رفتن چیز دیگری از خودش سراغ ندارد؟ حالا شما بیایید طرح بدهید که برای این آدم شغل ایجاد کنید. اگر مسئله اصلی‌اش که درست معنی کردن خودش است حل نشود، مشکل او حل نمی‌شود، من نمی‌خواهم بگویم به او شغل ندهید! عرض من این است که باید مشکل اصلی او را حل کرد. آیا فعلاً کسانی که شغل دارند مسئله اصلی حیاتشان حل شده است؟ هر چند که ایجاد شغل و امکانات زندگی، همه یک مقدمه و ایجاد شرایط است، اما آنچه بشر را نجات می‌دهد این‌ها نیست. خطری همچون آتش، در خرمن وجودمان افتاده است که خود را نمی‌نمایاند. شما گل مصنوعی را دیده‌اید؟ درحالی‌که گل نیست، اما ادای گل در می‌آورد، شما خوشحالید که این گل مصنوعی، عین گل طبیعی است، آن را در اتاق خود می‌گذارید، چند روزی هم با دیدنش لذت می‌برید ولی بعد از مدتی با دیدن آن دیگر به نشاط نمی‌آیید. چون یک گل دروغی است. شما گل مصنوعی را به عشق گل طبیعی خریدید، اما بعد از چند روز می‌بینید که با دیدن این گل دیگر نشاطی ندارید و لذت نمی‌برید، حالا به زندگی‌تان نگاه کنید، اطرافتان را گلهای مرده فرا گرفته است و لذا آن حیات نشاط بخش را نمی‌یابید تا با آن به سر ببرید. زندگی منهای شور حسین علیه السلام، دکور و ادای زندگی است و لذا قانع کننده نیست.

حکومت معاویه به خاطر رومی زدگی‌اش یک حیات پوچ را به اسلام تحمیل کرد و هنوز هم آن مشکل ادامه دارد بعضی از ما مسلمانان که به غرب نزدیک می‌شویم متوجه نیستیم، چه چیزی را از دست می‌دهیم و چه چیزی را به دست می‌آوریم، غربی که پانصدسال است گرفتار نیهیلیسم و

پوچي شده است همه چیز را به شکل مصنوعي در مي آورد.

ظهور پوچي در آخر

وقتي بفهميم تن دادن به پوچي و روزمرگي چقدر ناگوار است، مي فهميم که چرا حسين عليه السلام نجات بخش است و آن وقت مي توانيم با اصل نهضت ابا عبدالله عليه السلام تماس پيدا کنيم. گاهي اين جوان ها را مي بينيم که حس مي کنند چيز ديگري از اين زندگي مي خواهند و لذا نمي توانند به زندگي دل بدهند ولي نمي دانند دليل آن چيست؟ يعني دل زنده جوان هوشيار، مي فهمد که تمام آنچه را که فرهنگ پوچي ها به او پيشنهاد مي کند اگر به دست آورد تازه مثل «صادق هدايت» مي شود. صادق هدايت به عنوان يك شاهزاده قاجار به قدری پول داشت که توانست هر کاري را که مي خواهد در ايران انجام دهد، بعداً هم به پاریس رفت. شهر پاریس در آن زمان قبله روشنفکران و مرکز فساد جهان بود، آنجا هم هر کاري که مي خواست انجام داد، باز دید که نمي تواند اين زندگي سراسر پوچ و غرب زده را تحمل کند، در نتیجه در همان جا خودکشي کرد و جوان امروز مي خواهد اين طور نباشد. فرهنگ معاويه و غرب يعني همين پوچي، حالا يك عده تا انتهاي اين فرهنگ را نمي بينند و در پوچي دست و پا مي زنند و يك عده انتهايي اين نوع زندگي را مي بينند و نمي توانند به آن دل ببندند. صادق هدايت که در افق زندگي خود، حسين عليه السلام ندارد و انتهاي زندگي غربي را دید، خودکشي را انتخاب کرد.

شما دائماً يادتان باشد که حسين عليه السلام در چه شرايطي بود و چه ارزش هايي در آن فضا حاکم بود و متوجه باشيد در شرايطي که فرهنگ معاويه اي حکومت مي کند و مردم به «هيچ» خوش

هستند و به همین که زنده اند راضی‌اند، همین روحیه باعث می‌شود که بعضی‌ها نبودن کمال بزرگ انسانی را توجیه کنند و خود را نفله نمایند. این روحیه که «هیچ» را به عنوان زندگی بپذیریم جامعه را در یأس از کمال مطلوب می‌میراند. شما الان به خودتان نظری بیندازید، می‌خواهید یک چیزی باشید... تا اینجا خوب است، یعنی این‌که متوجه‌اید آنچه باید بشوید، نیستید، ولی اگر در افق خود برنامه و الگویی برای نجات از پوچ شدن پیدا نکنید و دل به آن نسپارید، یا با فقر، به امید رفع فقر زندگی می‌کنید و یا اگر اشرافی شدید، کم‌کم پوچی ظهور می‌کند. آن‌هایی که زودتر از شما اشرافی شده‌اند، می‌بینید که یک ناامیدی و نگرانی نسبت به نشدن آنچه باید بشوند دارند، و کسانی که فقیرند می‌گویند: حالا یک خانه بسازیم و برویم در آن خود را از گرما و سرما حفظ کنیم، ولی هنوز این نگرانی و دلوایسی را ندارند، پس این نشدنی که فقیران دارند، اشرافیان شدنش را دارند، حالا اشرافیان یک نشدن می‌شناسند که نمی‌توانند بشوند و این‌جاست که پوچی چهره‌اش را می‌نمایاند و عموماً هم وقتی چهره خود را می‌نمایاند که آن‌ها به آخر خط رسیده‌اند.

نظم‌های پوچ

برای بیشتر روشن شدن معنی پوچی در فرهنگ غربی و جایگزینی‌های غلط به مثال آخر این بحث توجه کنید. «دیل کارنگی» یک روانشناس آمریکایی است که در کتاب «آئین زندگی» می‌گوید اگر می‌خواهید خیلی منظم و با نشاط باشید صبح زود از خواب بیدار شوید، حمام بروید، موهایتان را شانه کنید، معطر شوید، لباس مرتب و اتو کشیده بپوشید، جلوی آینه

بایستید و ده بار این جمله را بگویید «لحظه به لحظه، آن به آن، از همه حیث و هر جهت، بهتر و بهتر می‌شوم»، درصد زیادی از مردم آمریکا به این دستور، عمل کردند، چرا عمل نکنند وقتی هیچ کاری ندارند بکنند؟ این يك نوع نظم است ولي پوچ. و حسین علیه السلام نظم ارتباط بشر با غیب را می‌خواهد پیشنهاد دهد که تمام معنا و معنویت در آن است و معاویه نظم سرد و خشکی جهت رفاه دنیایی انسان به وجود می‌آورد که منظم کار کنند، بخرند، بخورند، بگردند و این نظم عجیبی است ولي برای هدفی پست. اول تمام انگیزه‌های متعالی تو را از تو می‌گیرد و بعد يك نظم ماشینی را به روح و روان تو تحمیل می‌کند، می‌بینی به حوائج دنیایی خود می‌رسی ولي رוח احساس گرسنگی می‌کند، نظم‌های عالی ولي در جهت هدفی پوچ. و چنین نظم معاویه‌ای رومی، که خیلی از متدینین آن زمان را جذب کرد و به آن راضی شدند، حسین علیه السلام را فریفته خود نکرد، نظمی که سیگارهای يك کارتن دارند، به طوری که وزن آنها يك گرم متفاوت نیست، نظم عجیبی است ولي برای کدام هدف؟ حسین علیه السلام آمده است تا نظم حقیقی را به دست آوری، یعنی بشر به وسیله ارتباط با عالم غیب می‌تواند زندگیش را معنادار کند و معنادار کردن زندگی، نظم حقیقی است، و حسین علیه السلام این معنا را به ما یاد می‌دهد. نظم معاویه‌ای، نظمی نیست که شما را نجات دهد، شما اولیاء خدا را ببینید، به عنوان منظم‌ترین انسان‌ها، قبل از خوابیدن دعایی، ذکر و نیمه شب هم بلند می‌شوند، کاری می‌کنند که باید بکنند. در این نظم يك غفلت بی هدف حاکم نیست، بلکه برعکس، نظم را در خدمت هدفی بزرگ - یعنی رهایی از پوچی - به کار گرفته‌اند. پس گفتیم هم باید پوچی زندگی

معاویه زده را شناخت و هم راه رهایی از آن را از حسین علیه السلام دریافت کرد، تا در قرنی که پوچی تا مغز استخوان انسان نفوذ کرده ما پیام نجات بشر را از طریق حسین علیه السلام بگیریم و به کار بندیم.

عده کمی از جامعه با معاویه کنار نیامده اند و گرنه کل جامعه با معاویه کنار آمده است. صوفیان کنار آمدند، فقها - به معنای غیر اهل بیت در اهل سنت - کنار آمدند، بعضی از صوفی ها بودند که درکناری می نشستند ذکر می گفتند و تکه نانی می خوردند و شاکر وضع موجود بودند، صوفی گری، کاری به معاویه ندارد، معاویه هم با آن ها کاری ندارد. فقیه هم می گوید مواظب باش بین رکعت های نمازت شك نکنی، که این موضوع ایرادی به حکومت معاویه نمی گیرد، معاویه هم کاری به این گونه فقها ندارد، در جامعه امن معاویه، امنیتی وجود دارد که همه مردم بریده از غیب بتوانند زندگی نمایند و این مردم با معاویه کنار آمده بودند، اما کسی که انسان را در گستره غیب می خواهد و بگوید: «بودن» من به وصل بودن من به آسمان است و این نمی شود مگر به وصل بودن آسمان به زمین، نمی تواند با معاویه کنار بیاید، چرا؟ چون کسی که می خواهد به وسیله ارتباط با غیب تغذیه شود، ارتباط با غیب به این معناست که حکم خدا بر زمین نازل شود و این یعنی بر کل جامعه حکم خدا جاری باشد و حکم خدا برای الهی شدن مردم است، نه این که حکم خدا قالبی باشد برای خواب نمودن مردم، و این جاست که این روح نمی تواند با فرهنگ معاویه کنار بیاید بلکه يك روح شورشی در مقابل روح معاویه به حساب می آید. بنابراین آن کس که انسان را در گستره غیب

میخواهد، در چنین نظم و امدیتِ سرد و خواب آوری آرام نخواهد گرفت.

نظم حسینی، نظام معاویه‌ای

به نظم حسینی دقت کنید، نظم حسینی یعنی نظامی که زمین را، آسمان تدبیر می‌کند و انسان منظم کسی است که با خدا زندگی کند و از خدا بگیرد و به خدا ارائه دهد. این نظم همه جانبه حسینی است. اهل تفکر می‌دانند که نظم حقیقی در وجود حضرت حق است که البته در عالم ماده به چیزی که همه ابعادش با همدیگر هماهنگی داشته باشد منظم می‌گویند. به عنوان مثال: وقتی می‌گویید این ماشین منظم است یعنی وقتی دنده را عوض می‌کنیم همه اجزای ماشین، هماهنگ می‌شود و ماشین حرکت می‌کند، این یک نظم مادی است. در عالم مجردات، نظم بیشتری حاکم است، چون همه ابعادش یکجاست، شما در ذهن اراده می‌کنید ماشین برود، می‌رود، شما اراده کنید یک پرتقال در ذهن شما بیاید خیلی راحت تر می‌آید، و این یعنی «من» شما از «تن» شما منظم‌تر است، چون مجرد است و حضرت حق که عین مجرد است، عین نظم است، یعنی اتحاد مطلق همه خوبی‌ها، و این یعنی نظم مطلق. پس نظم مطلق از خداست و لذا می‌گویند: ذات و صفات حق اتحاد دارند و هرچه از خدا دور شوید، ادای نظم است، یک انضباط سرد زمینی است. در شرح حال اولیاء خدا داریم که بسیار منظم هستند، عبا فروش بازار نجف گفته بود من از روی حرکت امام خمینی (رحمة الله علیه)، ساعت را تنظیم می‌کنم، چون او سر ساعت خاصی از جلوی مغازه‌ام عبور می‌کند. کسی که آسمانی شود، آن نظم محیرالعقول را کشف می‌کند و در پرتو نظم آسمانی، در زمین هم منظم می‌شود.

حال نظري به نظم معاويه اي بپردازيد، همان نظم ماکياولي است که همچون چنگ هاي آهنيني آدم ها را ميگيرد تا بي نظمي نکنند از نظر ماکياول، انسان ها پست و پست فطرت هستند، بايد آن ها را در فشار نگه داشت، حاکمان بايد گرگ و روباه باشند و اينگونه بر آدم ها تسلط داشته باشند. فرهنگ موجود در نظم مدرن بنا را بر آن گذاشته که آدم ها متخلف هستند و به همدیگر اهميتي نميدهند، هرکس به طرفي که دوست دارد ميخواهد برود پس قوانين را براي سلطه بر آدم ها به عنوان اينکه همه شان متخلف هستند، طراحي ميکنند، در حالي که وقتي به مردم القاء شود شما نامنظم هستيد، زندگي شان را بر اساس نامنظمي، تنظيم ميکنند - که خود اين مطلب يك کالبد شکافي دقيق ميطلبد - ولي در هر حال نظم معاويه اي نظمي است براي امنيت انساني که ميخواهد در زمين بماند و نظم حسيني نظمي است براي انساني که ميخواهد به آسمان وصل شود.

نظم مدرن

در نظم مدرن، شما در ديکتاتوري نظم، تنفس ميکنيد، يعني يك نظم آهنيني است که شما را در چنگال خودش محکم نگه داشته است تا بي نظمي نکنيد! در حالي که نظم حسيني، شما را در بستر وظيفه ميپروراند. ميگويد: وظيفه توست که سروقت حاضر شوي، سروقت کار ارباب رجوع را حل نمايي. در نظم معاويه اي دوربين ها در هر اتاقي نصب است تا تو تخلف ننمايي، در حالي که اگر از ترس دوربين کار کني، چروکيده و جزغاله ميشوي! و اگر براي خدا کار کني، به نشاط مي آيي و پروريده ميشوي. شما به نظام اداري نگاه کنيد، انسان تا ساعت 2 بعد از ظهر با فشار روي در اداره است، همين که عقربه

هاي ساعت از 2 رد شد سريع از اداره بيرون مي آيد، همچون مرغي كه از قفس آزاد شده باشد احساس مي كند از اسارت آزاد شده و تازه مي خواهد زندگي را شروع كند يعني اين نظم براي او يك زندگي و حيات نبوده است. اين نظم غير از نظمي است كه روح انجام وظيفه آن را به وجود آورده است و بنا هم بر اين نيست كه نظم حسيني همين اداره را بگرداند، آن نظم چيز ديگري است كه بحث آن در اين جا نيست. پس حسين عليه السلام به نظم ديگري مي انديشد، نظمي كه انسان را به خدا و زمين را به آسمان وصل كند و با اين نگاه است كه متوجه مي شويم «نظم و امنيت معاويه اي پوچي را تا مغز استخوان نفوذ مي دهد» يعني در سايه نظم معاويه اي هيچ كس به درد نمي خورد، انسان هيچ كاره مي شود! در نظم معاويه اي همه به كار هستند، اما معلوم نيست چه كاره اند؟ و در حقيقت هيچ كاره اند، چراكه هيچ كس براي حيات برين نمي تواند كار كند. اين را هم بدانيد كه حيات برين منهاي اجتماع نمي تواند وجود داشته باشد. در كربلا حق و باطل به نهايت، ظهور نمودند و مقابل هم ايستادند، و امروز اگر مي خواهيد نجات پيدا كنيد بايد به كربلا و فرهنگ كربلا پيوند بخوريد.

معني غم حسين عليه السلام

آنچه بايد روي آن حساس بود و دقت داشت اين است كه پوچي شكل هاي مختلفي دارد و برخي از شكل هاي آن به قدرتي پنهان است كه متوجه نيستيم كه در پوچي قرار گرفته ايم و همچنان آن را تكرار مي كنيم و لفافه هايي را به كار مي بريم كه پوچي را پنهان مي كند. به عنوان مثال؛ يك وقت شما مي گوييد اين كه من هر روز سر كار بروم و بي ايم و فقط اين كار را هر روز تكرار

کنم این پوچی است! این را که همه می‌فهمند، این پوچی آشکار است ولی برای این که آن را پنهان کنند مثلاً می‌گویند در روزهای تعطیل فرزندان و همسران کارمندان با هم رفت و آمد کنند و آشنا شوند و شماره تلفن‌های همدیگر را بگیرند و گاهی هم به یکدیگر تلفن بزنند که نفهمند پوچ‌اند!! فهمیدن این‌که این کار پوچی است مشکل نیست و همچنین فهمیدن این که به اصطلاح می‌خواهند «پوچی را پنهان نمایند» نیز مشکل نیست ولی پوچی‌هایی وجود دارد که خیلی پنهان است، نمونه آن پوچی معاویه‌ای است که عمر انسان‌ها را تماماً پوچ و پوک می‌کند و کسی نمی‌فهمد. به راستی چه کسی این پوچی را می‌شناسد؟ آیا در حکومت معاویه دین نیست؟ دعا نیست؟ قرآن نیست؟ و... بلی همه هست. ولی اینجاست که می‌گوییم اگر غم حسین علیه السلام را بشناسیم می‌فهمیم که غم حسین علیه السلام غم محمدی است، غمی است که می‌داند این بشر به کجا می‌تواند برسد ولی نه خودش متوجه است و نه شرایط این توجه را برای خود فراهم می‌آورد. این غم همان غمی است که خداوند به پیامبرش فرمود: چرا این قدر غصه می‌خوری؟ نزدیک است که تلف شوی، «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»²¹ این غم مقدس، غمی است که آدمی می‌بیند که انسان چقدر می‌تواند متعالی بشود و نمی‌شود.

پیامبر خدا را در نظر بگیرید با آن همه سختی و فشار و تحمل مصائب بسیار، دین را حاکم کرد، ولایت را در غدیر مطرح کرد و جاده تعالی را هموار نمود، یکمرتبه حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از رحلت پیامبر با مسأله‌ای روبه‌رو شدند که دیدند همه آن زحمات در حال هدر رفتن

است، سقیفه سازان همه جاده‌ها را تخریب کرده و جهت را منحرف نمودند. آیا نباید از این انحراف بزرگ غصه‌ای به عظمت غم فاطمه (ع) داشت؟ غمی که آدمی می‌بیند تمام امکانات به شور آمدن و متعالی‌شدن و از پوچی نجات پیدا کردن بشر به هدر رفت. آیا این يك غم ساده است؟ این غم را چه کسی می‌فهمد؟ کسی می‌فهمد که معنی پوچی و راه فرار از آن را بفهمد، و جز فرهنگ فاطمی کسی این غم را نمی‌فهمد، اینجاست که شما می‌بینید از این غم نمی‌توان به سادگی گذشت، این غم از نوع غمی نیست که کسی در مقابل قتل عام چنگیز می‌خورد، در مقابل قتل عام چنگیز فقط بدن‌ها تکه تکه می‌شود ولی در مقابل حيله معاویه‌ای ظاهراً هیچ مشکلی پیش نمی‌آید ولی در حقیقت انسان پوچ و هیچ می‌شود که غم آن بسیار سخت است. اگر آدمی بفهمد پوچی یعنی چه؟ آن وقت معنای غم حسینی و نقشه معاویه به روشنی معلوم می‌شود. این که هر سال نگاهمان را به نهضت با شکوه اباعبدالله علیه السلام می‌اندازیم به این دلیل است که توجه به کربلا یاد آور تأکید بر حیات حقیقی بشریت در جلوه امامت حسین علیه السلام است.

راه تشخیص درد

در فرهنگ معاویه، کاری صورت می‌گیرد که آدمی پوچی را نمی‌فهمد. در دنیای غرب تلاش بسیار است تا کارمندش یا سرمایه دارش نفهمد که دارد پوچ می‌شود. به مجرد اینکه سرمایه دارش می‌خواهد احساس پوچی کند، يك میل جدید برایش پیدا می‌کنند. غرب دارای فرهنگ است ولی يك فرهنگ غلط، حال در این فضا اگر کسی حسین علیه السلام را بشناسد آن وقت می‌فهمد فرهنگ معاویه و فرهنگ امروز غرب چه بلایی بر سر بشر آورده است و دردش را خواهد شناخت. گاهی

اوقات ما نمی‌فهمیم که چه دردی داریم؟ سوال جدی در این میان این است که معاویه به چه امیدی، چنین فرهنگی را حاکم کرد؟ مگر او چه اهرمی در دست خود داشت که فکر کرد می‌تواند چنین کاری انجام دهد؟ معاویه يك **اهرم بزرگ** داشت و آن **ایجاد فضای ترس از مرگ** در میان مردم بود، کاری کرد که همه حس کنند، اگر تکان بخورند ذبح شرعی می‌شوند. آری! ذبح شرعی. يك وقت شما با چنگیز طرف هستيد، در آن حالت یا کشته می‌شوید و یا می‌کشید، ولي اگر در مقابل معاویه قرار بگیرید، ذبح شرعی می‌شوید، یعنی به اسم اینکه ضد دین! و ضد امیرالمؤمنین هستید! کافر محسوب می‌شوید و مستحق اعدام هستید. حُجْرَبْن عَدِي را به اسم مقابله با امیرالمؤمنین، بدنش را تکه تکه کردند و شمع آجین نمودند، یعنی شمع روشن نمودند تا ذره ذره آب شود و روی زخم‌های بدن او بیفتد و به اصطلاح عبرت بقیه بشود، خیلی عجیب است، چنگیز هم این کار را نمی‌کرد، ولي معاویه به خودش حق می‌دهد این کار را انجام دهد، چرا؟ برای این که امیرالمؤمنین!! است و به اسم دفاع از اسلام به میدان آمده است! حال در این شرایط اگر کسی توانست يك نوع مرگ جهت دار با فرهنگی معنی‌دار به بشریت توصیه کند، می‌تواند جلوي معاویه بایستد.

حضرت امام حسین علیه السلام از مکه نامه‌ای برای بنی‌هاشم می‌نویسد و می‌گوید که ما می‌خواهیم برویم و شهید می‌شویم، اگر با من بیایید شهید خواهید شد و اگر نیایید به فتحي نمی‌رسید، ذلیل می‌شوید.²² خوب دقت کنید که حضرت در کجا می‌فهمد که وارد چه کاری شده است، حتی در

22 - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: مِنَ الْخُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْيَاسِينِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (مُحَمَّدٌ حَنْفِيَّةً) وَ مِنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَجَعَ فِي أَسْثَشْهَدَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُذْرِكِ الْفَتْحَ وَالسَّلَامَ.

آخرین روزی که در مکه است می‌فرماید هر کس با ما باشد «**بِأَذْلَى مُهْجَتُهُ**» و می‌خواهد خورش ریخته شود و می‌تواند از خود بگذرد، «**فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا**» پس با ما بیاید. البته در نظر داشته باشید که حضرت در موقعی این صحبت‌ها را فرمودند که هنوز بحث تنها گذاردن و شهادت نایبشان یعنی مسلم بن عقیل در کوفه نیست، بلکه برعکس بر طبق شواهد موجود، همه شرایط موجود بر وفق مراد حضرت بود و حتی نایب امام در نامه‌ای نوشته بود که آقا! اگر آب دستتان است زمین بگذارید و بیایید که همه با شما هستند. فردا صبح امام سخنرانی می‌کنند و می‌گویند که ما می‌خواهیم برویم و خون‌مان را بریزیم. چقدر خوب است که عمیقاً این موضوعات را بررسی کنیم تا به بحث‌های سطحی ضعیف و هرج و مرج فکری گرفتار نشویم. پس نتیجه این که حضرت پیشنهادی دارند که از آن خیلی کار بر می‌آید. نکته‌ای که حضرت اباعبدالله علیه السلام تا ابد برای بشریت به ارمغان آورده است زیر سؤال بردن «زنده بودن» در فرهنگ معاویه است، زنده ماندنی که بسیار سطحی و سبک است. کار اباعبدالله علیه السلام در این خصوص به نمایش در آوردن اوج شجاعت برای بشریت است و تعهد ما نسبت به اباعبدالله علیه السلام نیز همین است و هر چه به نهضت اباعبدالله علیه السلام معرفت پیدا کنیم به نجات یافتن نزدیک‌تر خواهیم شد. این‌جاست که هر سال در ایام عاشورا باید بررسی کنیم آیا واقعاً آمادگی یک نوع مردن که همچون شهادت اباعبدالله علیه السلام است را داریم یا خیر؟ اگر این بررسی را داشته باشیم قطعاً خودمان را برای خوب زندگی کردن آماده کرده‌ایم، چه بمانیم و چه شهید بشویم، دیگر فشار پوچ زندگی زمانه نمی‌تواند ما را از خدا جدا کند و از اوج آسمان به سیاهی زمین گرفتار نماید.

این نکته همواره خود را ثابت کرده است، آدمی که از مرگ نمی‌هراسد، به تنهایی، قدرتی است بی‌نهایت برتر از بزرگترین قدرت‌های زمانه و به همین جهت معاویه مجبور است مدام ترس را به هر وسیله‌ای که ممکن است منتشر کند و همواره نگران است نکند مردم «دام‌ترس‌ازمرگ» را پاره کنند و از آن بیرون بیایند که این پایان کار قدرتمندان است و حسین علیه السلام به این مسئله خوب آگاه است و لذا می‌داند با نهضت خود چه بلایی بر سر فرهنگ معاویه‌ای خواهد آورد، هر چند خود یزید و عبیدالله بن زیاد اصلاً متوجه این مسئله نبودند که آنچه حکومت معاویه را حفظ خواهد کرد ترساندن مخالفان بود نه کشتن آن‌ها.

حسین علیه السلام عامل قدسی شدن عالم و آدم

خدا می‌گوید: ای انسان‌ها ما به فکر شما بودیم و چون به فکر شما بودیم قرآن را نازل کردیم «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»²³، پس خدا ما را فراموش نکرده و ما را در دست حادثه‌ها و وضع موجود رها نکرده تا ما تسلیم قدرت غالب معاویه‌ای شویم. این است که هر کس به قرآن نزدیک باشد بیشتر - به معنی حقیقی آن - به فکر مردم است و در کلام و روش حسین علیه السلام، این قرآنی‌ترین قلب، غم نجات انسان موج می‌زند. سوز و شور بی‌کران حسین علیه السلام نسبت به نجات انسان‌ها در طول تاریخ، کربلا را به وجود آورد. وقتی قرآن «ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» شد و به یاد همه بشر بود، دل قرآنی حسین علیه السلام هم دل پهناوری می‌شود که

همه انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند و برای غم انسان‌ها از عمق دل و با همه هستی می‌سوزد و کربلا را می‌آفریند، و این یعنی عشق هدایت مردم یعنی عاطفه مطلق به بنده‌های خدا، نماد عشق و محبت خدا به بندگان در حسین علیه السلام ظهور می‌کند تا مظهر اسم هادی شود و نگذارد زندگی بشر را فضایی سیاه روزمرگی پُر کند و از مقصد خود باز بماند و این است که یاد حسین علیه السلام یعنی فراموش نکردن روز هدایت خود و به همین جهت هم از اول حیات بشر، انبیاء و ملائکه و اولیاء نمی‌گذاشتند نور حسین علیه السلام از عمق قلبشان خاموش شود.

در حدیث داریم هیچ پیامبری روی زمین نیامده مگر این که به زیارت کربلا رفته و گفته است: «فِيكَ تُدْفَنُ الْقَمَرُ الْأَزْهَرُ» ای خاک در تو ماه درخشانی دفن خواهد شد یعنی حسین ماه درخشان همه پیامبران است که نمی‌گذارد جهان بشری را ظلمت پذیرش وضع موجود پر کند.

آری تا قبل از ظهور شهادت حسینی علیه السلام در دهم محرم سال 61 هجری راه برای ارتباط با حسین علیه السلام برای همه باز نبود، فقط آسمانی‌ها روضه سیدالشهدا می‌خواندند، چنانچه در روایت داریم، جبرئیل برای آدم ابوالبشر و نوح علیهما السلام روضه حسین را خواند، همچنان‌که حضرت خضر برای موسی علیهما السلام در اولین قدم آشنایی چنان کرد و دو نفری بسیار گریستند و بعد سلوک را شروع کردند، آری حسین علیه السلام برای آنهایی که فوق زمین و زمان بودند روشن بود و لذا پیامبر و فاطمه و علی علیهم السلام در مصیبت حسین علیه السلام گریه کردند.

علی علیه السلام در سفر صفین به سرزمین کربلا رسید، آن قدر گریست که بی‌هوش شد، اما از آن هنگامی که حسین علیه السلام به ظهور کربلا دست زد، راه همراهی با اولیاء و انبیاء و ملائکه برای

همه باز شد حالا آن «قمر ازهر» و آن روشنایی زندگی، برای همیشه ظاهر شد. هرکس به اندازه‌ای که یاد حسین علیه السلام را از دست ندهد، با انبیاء و اولیاء و ملائکه در عالم قدس به سر می‌برد و گردد سیاه زمین او را روسیاه نخواهد کرد.

حسین علیه السلام خواست انسان‌ها به سوی عالم قدس سیر کنند و گرفتار سیاهی معاویه نگردند و از نور محمدی غافل نشوند و لذا خودش متوجه بود این نجات با یاد حسین علیه السلام ممکن است و این بود که کاری کرد به یاد ماندنی. سکینه می‌گوید: «چون پدرم کشته شد، آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم، حالت اغماء و مدهوشی برایم روی داد، در آن حال شنیدم که پدرم می‌فرمود:

شِيعَتِي مَهْمَا شَرِبْتُمْ أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ
ای شیعیان من، هرگاه آب گوارایی نوشیدید، یاد من باشید، و یا هر وقت در مورد غریب و یا شهیدی خبر یافتید، برای من گریه کنید.
تا یاد حسین علیه السلام که عامل قدسی شدن قلبها است بماند، تا اشك خالصانه که هدیه خدا است برای باز شدن درهای بین بنده و پروردگارش گشوده شود و آن وقت وصال واقع شده است.
خدایا! به حق همه آنها که برای حسین علیه السلام اشك ریختند و از این طریق در ظلمت زمین راه به سوی آسمان پیدا کردند،

خدایا! به حق حسین علیه السلام که قهرمان این نمایش بود، و به حق امام زمان که همواره اشك ریزان حسین است، حجاب‌های بین ما و حسین مان را از میان بردار.

خدایا! به حق امام حسین علیه السلام، روح ما و جامعه ما را بیش از پیش به حسین علیه السلام و کربلا نزدیک بفرما. ای خدا! به حق حسین علیه السلام

مقابله جبهه اكنون زده با جبهه معتقد به سُنن..... 79

السلام ما را از حسين عليه السلام جدا نكن تا از هيچ
جبهه حقّي، جدا نكرده باشي.

«والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته»



.. - بر اندر گوشت چینی



